



مبانی اخلاق در قرآن

نویسنده: معرفت، محمد هادی

علوم اجتماعی :: پژوهش های اجتماعی اسلامی :: خرداد و تیر 1379 - شماره 22
از 4 تا 43

آدرس ثابت : <http://www.noormags.com/view/fa/articlepage/20194>

دانلود شده توسط : محمدامین رضانی

تاریخ دانلود : 1393/06/04 00:50:51

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

مبانی اخلاق در قرآن

محمد هادی معرفت

می‌توانند داشته باشند؟
یا آن که صفات نفسانی اکتسابی و
تغییرپذیر بوده، اساساً بر اثر تربیت خانواده
و جامعه و پیروی از عادات موروثی، حاصل
گشته، قابل تبدیل می‌باشند؟
به کار بردن خُلق در لغت عربی که از
ریشه خُلق گرفته شده، حاکی از آن است
که عرب بر این باور بوده که منشأ صفات
نفسانی، ذاتی و فطری است، و این گونه
صفات مانند دیگر ویژگیهای وجود انسان،
در حیطة آفرینش وی قرار داشته و از
اختیار او بیرون است. طبق همین باور
است که آنان برای کردارهای زشت
خویش، عذرتراشی نموده، می‌گویند:
﴿رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتَنَا وَكُنَّا قَوْمًا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ
وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ مُحَمَّدٌ وَ
آلُهُ الطَّاهِرِينَ
خُلق و خُلق، به معنای خوی و صفت
نفسانی است که منشأ رفتار نیک و بد
آدمی می‌گردد.
حال، آیا این صفت نفسانی، خود منشأ
ذاتی دارد، بدین معنی که از ساختار درونی
انسان سرچشمه می‌گیرد، تا هر کاری
انجام می‌دهد، نمودی از صفات درونی و
ساختار باطنی وی باشد، و در واقع چهره
درونی خود را آشکار می‌سازد، و مقهور
ساخت باطنی خود می‌باشد؟
در این صورت، تربیت چه نقشی
می‌تواند ایفا کند، یا تعالیم انبیاء چه تأثیری

پروردگارا، ناهنجاری درونی بر ما چیره گشت تا مردمی گمراه شویم. در برابر، به کار بردن خوی در زبان فارسی، که از خو گرفتن اخذ شده، و طبع ثانوی انسان را فراهم می‌سازد و قابل تغییر می‌باشد، می‌رساند که ایرانیان اخلاق را حالت اکتسابی دانسته، که بر اثر تربیت خانواده و جو حاکم به دست می‌آید. بیشتر جوامع دور از فرهنگ و تمدن، خود را مقهور طبیعت پنداشته، عقیده جبر، کم و بیش بر اندیشه آنان حاکم بوده است.

بدین سان اگر قرآن، این واژه را به کار برده، به عنوان همگونی با زبان قوم بوده، که صفات درونی را با این نام یاد می‌کرده‌اند، و این بدان معنی نیست که منشأ این نامگذاری را هم باور داشته باشد. منطق قرآن بر آن است که انسانها در اصل آفرینش از یک گوهرند. استعدادها و نیروهای سازنده در همه انسانها یکسان آفریده شده و هدف از خلقت، تهذیب و تربیت انسان است. وسائل رسیدن به این هدف نیز برای همه یکسان فراهم شده و این با خود اوست که از آن چگونه بهره‌مند شود.

به علاوه، رغبت در کار نیک را، طبع اولین و حالت مستقیم انسان قرار داده، و میل به شرّ و تباهی را حالت ثانوی و

انحرافی او دانسته است. انسان، ذاتاً خوبیها را می‌خواهد و زیباییها را می‌جوید. از بدیها گریزان و از زشتیها روی گردان است.

خداوند به انسان قدرت اراده و اختیار داده و او را آزاد آفریده است، تا با خواست خود خوبیها را انجام دهد، و از بدیها دوری گزیند و بدین سان شایستگی خود را در انتخاب اصلح نشان دهد.

انسان مانند دیگر آفریده‌ها نیست که از روز نخست مدار چرخش او مشخص شده باشد، بلکه این خود انسان است که راه را برای خود انتخاب می‌کند و مسیر حیات خویش را مشخص می‌سازد.^۱

از این رو، خداوند به انسان عقل و قدرت اندیشه داده، و دست او را در انتخاب اصلح باز گذارده است، تا بتواند استعداد و شایستگی خود را به فعلیت برساند و از این راه، مقام خلافت الهی را، که در حوزه ابداع و سازندگی اوست، جلوه‌گر سازد و امانت خداوندی را که در فطرت او به ودیعت نهاده شده، تحقق بخشد.

آری انبیاء و شرایع الهی نیز - طبق تقاضای خود انسان^۲ - به یاری او شتافته‌اند تا کمک و مددکار او باشند و در گرداب حوادث او را یاری رسانند.

از این رو، مسأله اخلاق یک مسأله فرعی نیست، بلکه در پیوند با هدف

آفرينش انسان است، و در پهنای شريعت، گسترده می باشد و تمامی بايدها و نبايدها، در قلمرو علم اخلاق گرد آمده است: «انما بُعِثْتُ لَأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ».^۳

بحث پيرامون اخلاق، مسائلی را با عنوان پيشفرض يا اصول موضوعه می طلبد، که پایه و مبانی علم اخلاق را تشكيل می دهد، از جمله مسائل: استطاعت و اختيار، سعادت و شقاوت، حسن و قبح عقلی، هدف از بعثت انبياء، نقش فطرت و عقل، و مسأله خلود در حیات، که برخی به اجمال و برخی بتفصيل مورد بحث قرار می گيرد.

تعريف اخلاق

اخلاق، جمع خُلُق و خُلُق، به معنای خوی و صفات نفسانی است که حالت رسوخ^۴ يافته باشد، بدین معنی که در اعماق درون نفوذ کرده، به ساختار درونی شکل داده و رنگ و بوی ویژه ای به آن بخشیده است. همین شکل يافتن ساختار درونی، موجب می گردد تا کردار و گفتار و حتی پندار آدمی، رنگ و بوی درون را بيباید از کوزه برون هر آن تراود که در اوست: «وَكُلُّ اِنَاءٍ بِالذِّی فِیْهِ یَنْصَحُ».

لذا اخلاق ریشه درونی دارد و اعمال برونی نمایانگر ساختار درونی انسان است.^۵ رفتار نیک، حاکی از پاکی درون

است و رفتار بد، حاکی از آلودگی باطن. در قرآن از هر دو گونه رفتار نیک و بد، با نام خُلُق یاد می کند:

درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:
﴿وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ قلم / ۴

و درباره قوم هود، آن جا که به او گفتند:
﴿سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَضْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاغِظِينَ﴾؛ «چه پند و اندرز دهی يا ندهی، بر ما یکسان است» می فرماید:
﴿إِنَّ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ﴾ (شعراء / ۱۳۷)؛ «این همان شیوه ناپسند نیاکان ایشان است که به ارث برده اند».

از این رو، خلق و خوی، به شیوه درونی گفته می شود که در روش و رفتار انسان مؤثر باشد؛ خواه پسندیده یا ناپسند بوده باشد.

لذا پیامبر اسلام، برای تکمیل اخلاق پسندیده آمده است: «انما بُعِثْتُ لَأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ».

برگزیده شدم تا خلق و خوی پسندیده را در جامعه به کمال رسانم. بدین جهت، علم اخلاق را حکمت عملی گویند. حکمت، بینش درونی است که رفتار آدمی را متعادل می سازد و این بینش از پاکی باطن به دست می آید.

مولا امیرمؤمنان علیه السلام فرموده است:
«قُرْنَتِ الْحِكْمَةَ بِالْعِصْمَةِ»^۶

حکمت - که همان بینش درونی است

آراسته نمودن، و همان تطهیر باطن از آلودگی‌هاست تا موجب آراسته شدن گردد.

۲- تعلیم کتاب؛ یعنی شریعت که مجموعه فرائض نبشته بر مکلفان است.

۳- آموزش حکمت؛ یعنی بینش درونی، که مستقیماً بر روش و رفتار انسان اثر گذار باشد.

همین بینش درونی و حکمت، غایه الغایات شمرده می‌شود و هدف اصلی شرایع الهی می‌باشد. البته با اعتباری دیگر، هدف تزکیه است که بر اثر تعلیم شریعت و حصول بینش به دست می‌آید. لذا خداوند می‌فرماید:

﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾ بقره / ۲۶۹
خداوند هر که را شایسته دید، حکمت را به او عنایت می‌فرماید و هر که حکمت را دریافت نمود هر آینه بر انبوهی از ارزشها دست یافته است.

البته این شایستگی را انسان باید خود فراهم سازد:

﴿وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ﴾ محمد / ۱۷

کسانی که در راه هدایت گام برداشتند، بر هدایتشان می‌افزاییم، و راه پرهیز از آلودگیها را به آنان می‌آموزیم.

راه پرهیز از آلودگیها، همان حکمت به معنای بینش است؛ زیرا تقوا یک گونه تعهد

- با عصمت - یعنی باز داشته شدن از آلودگیهای اعمال پلید - قرین است.

مسأله «تهذیب نفس» در همین رابطه مطرح می‌باشد، تا بینش حکمت فراهم گردد و به دنبال آن، تربیت عملی و عصمت پدید آید. لذا هدف از تعلیم دینی، نخست پاکی درون و سپس تعدیل در رفتار می‌باشد.

خداوند می‌فرماید:

﴿مَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُنِزِلَ عَلَيْكُمْ رِجْسًا طَيِّبًا لَكُمْ يُذَكِّرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ﴾ مائده / ۶

تکالیفی که بر شما روا می‌دارد، نمی‌خواهد شما را به دشواری وا دارد، بلکه می‌خواهد شما را پاکیزه گرداند و پاک نگاه دارد و از این راه، عنایت خویش را بر شما بگستراند، باشد تا سپاسگزار باشید؛ (یعنی به بزرگی و ارزش این نعمت پی ببرید).

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾ جمعه / ۲

پیامبری از میان آنان برگزید، تا آیات الهی را بر آنان فرا خواند، و آنان را پاک سازد، و شریعت و حکمت بیاموزد.

در این آیه، هدف بعثت را سه چیز برشمرده است:

۱- تزکیه، به معنای پاک ساختن و

درونی است که از بینش صحیح به دست می‌آید.

﴿وَأَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِينَاهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾ جن / ۱۶

اگر بر راستی و درستی استقامت ورزند، هر آینه آب زلال و گوارا به آنان می‌نوشانیم (که کنایه از بینش و حکمت سرشار است).

بدین‌سان می‌توان علم اخلاق را این‌گونه وصف کرد:

شناخت شیوه‌هایی است که درون آدمی را پاک و آراسته می‌سازد و سبب می‌شود تا رفتار و گفتار و حتی پندار او، مانند درون او پاک و آراسته گردد.

﴿وَنَفْسٍ وَ مَسْوَأَهَا. فَالْهَمُّهَا فَجْوَرَهَا وَ تَقْوَاهَا. قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا. وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾ شمس / ۹-۱۲

خداوند که انسان را آفرید، شناخت زشتیها و زیباییها را در نهاد او قرار داد. رستگارند کسانی که درون و رفتار خود را پاک نگاه دارند. و نگون بخت‌اند کسانی که در فرومایگی خویش بکوشند.

مرحوم سید عبدالله شبر، اخلاق را چنین تعریف نموده است:

«فَالْخُلُقُ عِبَارَةٌ عَنْ هَيَاةٍ لِلنَّفْسِ، رَاسِخَةٌ، تَصْدُرُ عَنْهَا الْأَفْعَالُ بِسَهُولَةٍ

وَيُسْرٍ»^۷

خلق و خوی، حالت نفسانی است که در اعماق وجود آدمی نفوذ دارد. یعنی ساختار درونی او را شکل داده است. به گونه‌ای که رفتار او که متناسب با ساختار درونی اوست بآسانی انجام می‌گیرد؛ زیرا وفق طبیعت شکل یافته او می‌باشد.

همین حالت یا صفت راسخه (نفوذ یافته) را در اصطلاح مَلَکَه گویند؛ زیرا سراسر وجود انسان را فرا گرفته و بر ساختار درونی او سلطه کامل یافته است. لذا اگر خلق و خوی او پسندیده باشد، رفتار نیک از وی با سهولت انجام می‌گیرد و اگر ناپسند باشد، کردار زشت را بآسانی انجام می‌دهد.

امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید: «إِنَّ السَّرِيرَةَ إِذَا صَحَّتْ قَوِيَّتِ الْعَالِيَتَهُ»^۸

اگر درون متعادل گردید، بیرون نیرومند می‌شود.

هدف اخلاق

هدف از اخلاق، رسیدن به کمالات معنوی و دست یافتن به مقام والای کرامت انسانی است که در آفرینش برای وی منظور گردیده است. سعادت انسان در دو جهان، به کمالات وی بستگی دارد.

مسأله «فوز» (نیل به هدف) و «فلاح» (رستگاری از وابستگیهای دست و پاگیر) که در قرآن مطرح گردیده است، هدف از اخلاق و آراسته شدن به اخلاق کریمه را نشان می‌دهد. به علاوه خواهیم گفت که قرآن، راه رسیدن به این هدف را کاملاً روشن ساخته، و طریقه دستیابی به این مقصد نهایی را بخوبی هموار نموده است، و با ترغیب و تشویق کامل، انسان را به سوی هدفش سوق داده و رهنمون گشته است.

واژه فلاح و مشتقات آن، در قرآن فراوان به کار رفته و آن را کمال مقصود و هدف از تربیت انسان، و تخلق او به اخلاق کریمه دانسته است:

﴿قد أفلح من تزكى﴾ اعلیٰ / ۱۴

﴿قد أفلح من زكاه﴾ شمس / ۹

به یقین، رستگار کسی است، که درون خود را پاک و آراسته گرداند.

﴿قد أفلح المؤمنون﴾ مؤمنون / ۱

به یقین، کسانی رستگار هستند که دین را باور داشته، آن را پذیرفته باشند.

﴿واتقوا الله لعلكم تفلحون﴾

أل عمران / ۱۳

خدا را پروا داشته باشید؛ باشد تا رستگار شوید.

﴿واذكروا الله كثيراً لعلكم

تفلحون﴾ جمعه / ۱۰

خدا را همواره به یاد دارید - خود را پیوسته در محضر او بدانید - باشد تا رستگار شوید.

﴿واعبدوا الله وافعلوا الخير لعلكم

تفلحون﴾ حج / ۷۷

خدا را بپرستید و کار نیک انجام دهید؛ باشد تا رستگار شوید.

﴿ومن يوق شح نفسه فأولئك هم

المفلحون﴾ حشر / ۹

هر که از آز و تنگنای نفس، خود را نگاه داشت، هر آینه رستگار خواهد بود.

﴿فأما من تاب و آمن و عمل صالحاً

فعسى أن يكون من المفلحين﴾ قصص / ۶۷

هر که به سوی خدا بازگشت نموده، به او ایمان آورد و کار نیک انجام داد، باشد تا از زمره رستگاران گردد.

﴿ولتكن منكم أمة يدعون إلى الخير و

يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر

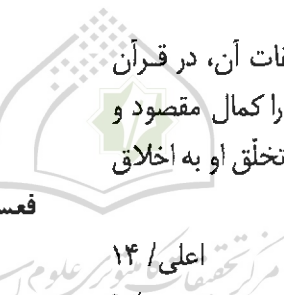
وأولئك هم المفلحون﴾ آل عمران / ۱۰۴

از شما - امت مسلمان - گروهی باشند که همواره به نیکی فراخوانند و از زشتیها نکوهش کنند، آن گاه است که اینان رستگار خواهند بود.

در ابتدای سوره بقره پس از ستایش از

پرهیزکاران و شمارش اوصاف آنان (ایمان

به ماورای طبیعت، برپاداشتن نماز، کمک



به مستمندان، پذیرفتن وحی و شرایع
تمامی پیامبران) گوید:

﴿أولئك على هدى من ربهم وأولئك هم
المفلحون﴾

اینانند که راه هدایت الهی را جسته و
رستگاراند.

از این رو، غایت و هدف از تهذیب نفس
و حسن رفتار، همانا فلاح و رستگاری
است.

راغب اصفهانی، فلاح را به معنای
دست یافتن به سعادهای دنیوی و اخروی
دانسته، به آیات یاد شده اشاره می نماید.

توان راهیابی به هدف

از دیدگاه قرآن، هرگونه تلاش انسان،
بویژه در راه رسیدن به سعادت و کمال، به
نتیجه می رسد و در صورت پی گیر شدن به
هدف مطلوب خواهد رسید.

در جای خود یادآور می شویم که انسان
خود سرنوشت ساز خویش است و خود
اوست که آینده خود را، خوب یا بد، با
تلاشی که انجام می دهد، می سازد. قلم
تقدیر به دست خود اوست تا بر صفحه
زندگی خود رقم زند:

﴿وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى. وَأَنْ
سَعِيهِ سَوْفَ يُرَى. ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ
الْأَوْفَى﴾

نجم / ۳۹-۴۱
﴿من اهتدى فإنما يهتدى لنفسه و من

ضَلَّ فإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ
آخِرَى﴾ اسراء / ۱۵

﴿قد جاءكم بصائر من ربكم فمن أبصر
فلنفسه و من عمى فعليها﴾ انعام / ۱۰۴

﴿إن أحسنتم أحسنتم لأنفسكم وإن
أسأتم فليها﴾ اسراء / ۷

﴿من عمل صالحاً فلنفسه و من أساء
فعليتها﴾ فصلت / ۴۶

﴿ومن تزكى فإنما يتزكى لنفسه﴾

فاطر / ۱۸

﴿فمن يعمل مثقال ذرة خيراً يره. و من

يعمل مثقال ذرة شراً يره﴾ زلزال / ۷۸

﴿هل تُجْزَوْنَ إِلَّا بما كنتم

تكسبون﴾ يونس / ۵۲

﴿من يعمل سوءاً يُجْز به﴾ نساء / ۱۲۳

این آیات همگی این حقیقت را یادآور
می شوند که نتایج کارهای انسان - خوب یا
بد - هدر نمی رود و به خود او باز می گردد.

در این آیات، بویژه گوشزد می کند که
هدف از تکلیف، ارتقای خود انسان است،
وگرنه خداوند از هر چیز و هر کس بی نیاز
است:

﴿من شكر فإِنَّمَا يشكر لنفسه و من كفر

فإن ربى غنى حميد﴾ نمل / ۴۰

هر که ارزش این گونه تعالیم را درک
کند، و انجام دهد، برای خود و ساختن
خود بوده است، و هر که نادیده بگیرد،
بداند که خداوند از هر که و هر چه

بی‌نیاز و سرافراز است.

از این رو، تلاش هیچ کس بیهوده و بدون پاداش نخواهد بود.

﴿إِنَّا لَنُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا﴾
کَهف / ۳۰

﴿إِنَّهُ مَنْ يَتَّقْ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾
یوسف / ۹۰

﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾
بقره / ۱۴۳

به علاوه، تکلیف از سوی حکیم، دربردارنده هدفی است که در جهت

تضمین سعادت و خیرخواهی مکلف، صادر گشته، و به گونه‌ای است که بدان می‌توان رسید و گرنه تکلیف، عبث و بیهوده بود.

همین تکلیف، دلیل بر آن است که انسان، خود نقش مؤثری در راه رسیدن به هدف دارد و گرنه محال است که خداوند تکلیفی کند که راه رسیدن به هدف آن تکلیف بسته باشد، یا انجام آن تکلیف ممتنع باشد.

و هرگونه تکلیف به محال (در صورت عدم امکان وصول به هدف) یا تکلیف محال (اگر انسان دارای اختیار نبوده و قادر بر انجام یا ترک تکلیف نباشد) از حکیم متعال، قبیح و ممتنع است.

راه رسیدن به کمال

در قرآن می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فِرْقَانًا﴾
انفال / ۲۹

آیه خطاب به مؤمنان است: اگر تقوا پیشه کنید (و در زندگی با تعهد رفتار نمایید) درون شما شفافیت یافته، بینش تشخیص حق از باطل را خواهید یافت، و این همان «حکمت» است که فرمود:

﴿وَمَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾
بقره / ۲۶۹

هر که حکمت بهره او گردد، بر بهترین کمال انسانی دست یافته است.

از این رو، از دیدگاه قرآن، راه رسیدن به کمال، که هدف نهایی تربیت دینی و اخلاقی است، همان ایمان و عمل صالح است. اگر ایمان کامل شود و عمل صالح خالصانه انجام گیرد، قرب به حضرت حق، تدریجاً حاصل گردد:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُم خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾
بینه / ۷

کسانی که در زندگی خدا را باور داشته، پیوسته کارهای نیک انجام دهند، هر آینه بهترین مردمان می‌باشند.

پس راه رسیدن به کمال انسانی، باور صحیح داشتن و عمل نیک انجام دادن است و این همان «تقوا» است که عبارت است از: پروا داشتن خدا، و تعهد در رفتار و کردار.

لذا نقطه آغازین حرکت به سوی کمال،

ایمان راستین به ذات حق است، سپس استقامت بر این باور، و حرکت در راهی که ایمان به آن جهت می‌دهد.

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أُنْ لَا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشَرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾

فصلت / ۳۰

کسانی که خدا را باور داشتند، و بر این باور استقامت ورزیدند، فرشتگان رحمت بر آنان نازل گشته، نوید آرامش می‌دهند.

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ

أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ رعد / ۲۸

دارندگان ایمان، دل‌هایی آکنده از آرامش به یاد خدا دارند. یاد خدا

همواره آرامش بخش دل‌هاست. خلاصه سخن این که رفتار تعهد گونه آدمی را به سرچشمه حیات و بینش درونی می‌رساند و سبب می‌شود پیوسته عنایت حق بر سر او سایه افکند.

﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيَعْلَمَكُمُ اللَّهُ﴾ بقره / ۲۸۲

با پروا باشید؛ خدا رهنمای شماست.

﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَعِلْمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾

بقره / ۱۹۴

با پروا باشید، و بدانید همواره خداوند باشماست.

تقوا، یعنی پروا و پروا، تعهدی است که از باور آدمی برخاسته باشد؛ لذا پروا،

خلاصه‌ای است از ایمان صحیح و عمل صالح. همین پروا بر درجات کمال انسانی می‌افزاید.

در نتیجه، حرکت به سوی کمال، از ایمان که یک باور است، شروع می‌شود، و تمامی اعمال و رفتار انسان را جهت می‌دهد و در نهایت به هدف مقصود می‌رساند، لذا راه رسیدن به کمال، تنها همان عمل به شریعت است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ

وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾ انفال / ۲۴

حیات معنوی آدمی، در گرو فرمانبرداری از دستورات شرع است.

جایگاه اخلاق

در منطق مادی‌گرایان، جایگاهی برای اخلاق وجود ندارد، بلکه آن را مخّل به حیات، و مانع از رسیدن به لذت‌های زندگی می‌شمارند. آنها سعادت را در دست یافتن به لذایذ زندگی مادی می‌دانند و اخلاق که جنبه معنوی دارد، از این دیدگاه مردود شناخته شده است.

در برابر، از دیدگاه قرآن و تعالیم اسلامی، اخلاق از جایگاهی والا برخوردار بوده و سراسر زندگی انسان را فرا گرفته است.

حیات، در انحصار ماده نبوده، دارای جنبه مادی و معنوی می‌باشد؛ زیرا انسان،

أنفسهم أولئك هم الفاسقون ﴿

حشر / ۱۹۲۰

خدا را پروا داشته باشید و در اندیشه فردای خویش باشید - امروز نگر نباشید - و از کسانی نباشید که خدا را در زندگی به دست فراموشی سپردند، (آن گاه خداوند آنان را به عقوبتی سخت و دشوار دچار نمود) که در نتیجه خود را فراموش کردند (یعنی فراموش کردند که انسان هستند و انسانیت از میان آنان رخت بر بست) آنان به حقیقت بدکاران عالمند.

جامعه‌ای که در آن، خدا و معنویت فراموش شود، در حقیقت، کرامت انسانیت به دست فراموشی سپرده شده است. چنین جامعه‌ای تنها در اندیشه خوردن و آشامیدن و پرداختن به فریبه‌های زندگی است، و هیچ گونه عاطفه و انصاف و احساس کرامت انسانی، در این جامعه وجود ندارد؛ همچون درندگان و چپاولگران، از هرگونه جنایت و تجاوز، روی گردان نیستند و با دست خویش، زندگی را به جهنمی سوزان مبدل می‌سازند و خود در آن آتش می‌سوزند و می‌گدازند.

افراد چنین جامعه‌ای - که خدا و معنویت در آن حضور ندارد - هرگز از زندگی لذت نمی‌برند، بلکه هرگز احساس

خود تنها موجودی مادی نیست و ترکیبی از جسم و روح است، به گونه‌ای که از یکدیگر جدا شدنی نیستند، از این رو، نمی‌توان جنبه‌های معنوی حیات را نادیده گرفت و به آن تنها با دید مادی نگریست. همان گونه که جنبه جسمانی انسان به تغذیه نیاز دارد، جنبه روحانی او نیز نیازمند تغذیه است، و تغذیه روح، همان رعایت اصول اخلاقی است. اگر اخلاق نباشد، درون آدمی اشباع نمی‌شود، و خواسته روحی او برآورده نمی‌گردد.

انسانهایی که تنها با دید مادی به حیات می‌نگرند و پیوسته در پی برآورده ساختن خواسته جسمانی خویش می‌باشند، همواره در درون خود، یک تیرگی احساس می‌کنند و عطش سوزانی همیشه آنان را رنج می‌دهد:

﴿ومن أعرض عن ذكرى فإن له معيشة ضنكاً﴾ طه / ۱۲۴

هر که در زندگی خدا را یادآور نباشد، هر آینه زندگی بر او دشوار خواهد بود و احساس تنگنایی در درون خویش می‌نماید.

چنین کسی از زندگی لذت نمی‌برد و پیوسته با نگرانی دست به گریبان است.

﴿يا أيها الذين آمنوا اتقوا الله و لتنظر نفس ما قدمت لغد واتقوا الله إن الله خبير بما تعملون. ولا تكونوا كالذين نسوا الله فأنساهم

حیات نمی‌کنند؛ زیرا لذت حیات، هنگامی است که با کرامت همراه باشد. حیات توأم با رذالت، سقوط در گنداب عفونت و ناپاکی است.

خداوند می‌فرماید:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَهُ تَحْشُرُونَ ﴾

انفال / ۲۴

آیه خطاب به مؤمنان است تا آنچه را که خدا و رسول می‌گویند، از جان و دل پذیرا باشند؛ یعنی آن را کاملاً باور داشته، برنامه زندگی خویش قرار دهند. آن گاه در وصف آنچه خدا و رسول می‌گویند - یعنی شریعت - با عنوان «لما یحییکم» یاد می‌کند؛ یعنی در پیروی از شریعت، دست یافتن به حیات است. حیات واقعی را انسان آن گاه می‌یابد که به دستورات شرع کردن نهد؛ زیرا در آن هنگام است که حیات را احساس می‌کند و از آن لذت می‌برد، چه این که حیات در پرتو شریعت، از کرامت و والایی انسانیت برخوردار است. جامعه‌ای که شریعت بر آن حاکم است، در واقع کرامت انسانی بر آن حکومت می‌کند.

لذا در پایان آیه به عنوان تهدید می‌فرماید: ﴿ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ ﴾

«قلب» در اصطلاح قرآنی، همان شخصیت والایی انسانی است که در صورت دور داشتن شریعت از زندگی، میان آدمی و انسانیت فاصله ایجاد می‌گردد، و در واقع، انسانیت و مقام کرامت انسانی به دست فراموشی سپرده می‌شود.

اسلام در تمامی شؤون زندگی فردی و اجتماعی، جایگاه اخلاق را در کنار تکالیف و مقررات، ملحوظ داشته است و در همه دستورات شرعی، جنبه‌های اخلاقی به چشم می‌خورد:

﴿ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ ﴾

نحل / ۹۰

عدل، همان رعایت قوانین عدل الهی است که برای تنظیم حیات، مشخص گردیده، ولی در کنار آن، مسأله «احسان» نیز مطرح می‌شود که رعایت جوانب اخلاقی است. بایستی در برخوردها، بزرگوارانه رفتار نمود و نسبت به یکدیگر گذشت داشت و در جهت نیکی به دیگران گام برداشت.

دریاره زناشویی سرانجام نیافته، در سوره بقره می‌خوانیم:

﴿ وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبَ لِلتَّقْوَى وَلَا تَنْسُوا

الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ ﴾ بقره / ۲۳۷

اگر گذشت داشته باشید، به پرهیزکاری و تعهد اخلاقی نزدیکتر است. هر آینه فضیلت اندیشی را در

میان خود نادیده نگیرید.

یعنی سخت‌گیر و خرده‌گیر نباشید، که حتماً زن نصف مهر را مطالبه کند، و شوهر نیز بیش از نصف آن را پرداخت نکند. در آن صورت، رعایت مَرِّ قانون است و طبق عدل رفتار شده، ولی مسأله احسان و رعایت کرامت و بزرگواری انسان چه می‌شود؟

مرحوم طبرسی در تفسیر این آیه می‌نویسد:

«ای لاتترکوا الأخذ بالفضل والاحسان بینکم، والافضال، فتأخذوا بِمَرِّ الحکم و استیفاء الحقوق علی الکمال.»^۹ خداوند در این آیه، حکمی را که مطابق عدل است بیان داشته که هیچ کدام از زن و شوهر حق سرپیچی از آن را ندارند و آن، بازگشت به «نصف المهر» است. سپس در صدد بیان رعایت فضیلت آمده و آنان را به مراعات آن فراخوانده است.

در واقع، از ویژگیهای شرایع الهی این است که در سه بعد تنظیم شده است: تضمین حقوق افراد، رعایت حقوق عامه و حفظ کرامت انسان.

در قوانین بشری، هر چند با کمال دقت و امانت وضع شده باشد، تنها روابط افراد در جهت حفظ منافع آنها، و مصلحت جامعه، مورد نظر بوده و مسأله اخلاق و

معنویت، در آنها جایی ندارد، ولی در قوانین شریعت، علاوه بر دو بعد یاد شده که طبعاً به کاملترین شکل تنظیم یافته، معنویت انسان و مقام والای کرامت او نیز ملحوظ شده است.

لذا اخلاق در قوانین الهی، به عنوان یک ارزش والای انسانی، نقش ارزنده‌ای را در زندگی فردی و اجتماعی ایفا می‌کند.

در بحث «اعجاز تشریحی قرآن» در این باره، بتفصیل سخن گفته‌ایم.^{۱۰}

بدین منظور، اسلام مسأله «برادری» (أخوت اسلامی) را - که مستلزم برابری و مساوات است - با کمال عنایت مطرح کرده، با شدت در تمامی مراحل زندگی انسانها آن را دنبال می‌کند:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ، فَأُصْلِحُوا بَيْنَ أَخْوِيكُمْ﴾

حجرات / ۱۰

و درباره رعایت شؤون ایتام می‌فرماید:

﴿وَأِنْ تَخَالَطَوْهُم فَاِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ﴾

بقره / ۲۲۰

﴿فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا﴾

آل عمران / ۱۰۳

در تبیین حرمت غیبت، غیبت‌شونده را برادر غیبت‌کننده می‌شمارد که بیشتر جنبه روانی و عاطفی را گوشزد می‌کند، و این خود شیواترین بازدارنده است.

﴿أَيَحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا﴾

فکرهت‌مویه

حجرات / ۱۲

حتی در مسائل جزایی - که شدیدترین مسائل به شمار می‌رود - ملاحظه می‌شود که مسأله برادری و اخوت را مطرح می‌نماید؛ مثلاً در برخورد با مسأله «قتل» که حس انتقام در میان است، و باید با شدیدترین لحنی با آن برخورد نمود، و با آن که کشتن یک انسان را معادل کشتن همه انسانها دانسته:

«من قتل نفساً بغير نفس او فساد فی الارض فکأنما قتل الناس جميعاً» مائده / ۳۲ و با آن که برای اولیای مقتول یک گونه سلطه قاهرانه بر قاتل قرار داده:

«و من قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیتہ سلطاناً فلا یسرف فی القتل انه کان منصوراً» اسراء / ۳۲

با وجود همه اینها، مشاهده می‌شود که مسأله «اخوت» را پیش کشیده و اولیای مقتول را برادران قاتل شمرده است، تا در این گونه مواقع حساس، علاوه بر مسأله عدالت و برابری، نظرها را به مسأله «عطوفت» و برادری اسلامی نیز معطوف دارد:

«یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی الحرّ بالحرّ والعبد بالعبد والانی بالانی فمن عفی له من أخیه شیء فاتباع بالمعروف واداء الیه باحسان ذلك تخفیف من ربکم ورحمة فمن اعتدی بعد ذلك فله عذاب أليم. ولکم فی القصاص حیوة

یا اولی الألباب لعلکم تتقون»

بقره / ۱۷۹-۱۷۸
روی سخن را به قاتل نموده، به او گوشزد می‌کند: اگر از جانب برادر تو - مقصود ولی مقتول است - مقداری چشمپوشی شد، تو هم اکنون حالت نرمش داشته، در تأدیه بازمانده «دیه» کوتاهی نوز.

این بهترین و شیواترین شیوه‌ای است که قرآن در تنظیم روابط افراد جامعه به کار می‌برد تا انسانها تنها با دید سودجویی به مسائل ننگرند، بلکه موضوع کرامت انسانی را همواره مدنظر داشته باشند.

خلاصه سخن این که اخلاق از دیدگاه اسلام، پشتوانه‌ای مستحکم برای تنظیم روابط خانواده، و جامعه و حتی روابط بین الملل به شمار می‌رود و هیچ گاه و در هیچ مورد، مسأله اخلاق و معنویت و کرامت انسانی، نادیده گرفته نشده است و این یکی از امتیازات والای شریعت الهی می‌باشد.

امکان تربیت و مسأله جبر

شاید گفته شود: خلق و خوی که یک حالت درونی و صفت نفسانی است، همانند خلق و صورت جسمانی، قابل تغییر نیست؛ پس همان گونه که صورت زشت و زیبا و ترکیب اندام، تغییرپذیر نمی‌باشد، سیرت

نیک و بد و حالت درونی نیز تغییرپذیر نخواهد بود و هر که بر هر خلق و خوئی آفریده شده، بر همان حالت استوار خواهد ماند.

در حدیث نبوی آمده است:

«السَّعِيدُ مَنْ سَعِدَ فِي بَطْنِ أُمَّه، وَالشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمَّه.»^{۱۱}

هرکه درونی پاک و آراسته دارد، از روز نخست بر همان آفریده شده، و هرکه درونی تیره و آلوده دارد، از پایه آفرینش اوست.

در کتابهای حدیثی اهل سنت، با کمی اختلاف در تعبیر چنین آمده است:

«جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا هُوَ كَاتِبٌ فَلَا مَقْدُورَ بَعْدَ سَبْقِ تَقْدِيرٍ.»^{۱۲}

قلم سرنوشت همان گونه که در ازل رقم زد، تغییرپذیر نیست و هرگونه کوشش، پس از سابقه تقدیر، میسر نمی‌باشد.

در صحیح مسلم آمده است: پس از چهل روز که بر «جنین» در شکم مادر گذشت، فرشته گماشته شده گوید:

«یا رب، ما رزقه؟ و ما أجله؟ و ما خلقه؟ ثُمَّ يَجْعَلُهُ اللَّهُ شَقِيًّا أَوْ سَعِيداً.»^{۱۳}

از روزی و اجل او، و نیز از خلق و خوی او، می‌پرسد تا چگونه سرنوشت او را تعیین کند؟ آن گاه خداوند هر که را بخواهد، شقی یا سعید قرار می‌دهد.

پس همان گونه که روزی و اجل به دست قلم تقدیر سپرده شده، خلق و خوی هر کس نیز به دست سرنوشت سپرده است.

سند و متن این احادیث، در پایان این بخش، بررسی می‌شود.

این گونه احادیث که بر حسب ظاهر، جبر در زندگی را می‌رسانند و انسان را تابع سرنوشتی می‌دانند که از پیش تعیین شده است، بر فرض صحت صدور، باید به گونه‌ای توجیه یا تأویل برده شوند، وگرنه مردود شناخته می‌شوند؛ زیرا برخلاف ظاهر بلکه صریح قرآن کریم هستند و با عقل و فطرت، و حکمت در تکلیف ناسازگار می‌باشند.

قرآن، آدمی را دارای خرد و اندیشه، و توانایی بر ایجاد و ابداع، و صاحب اراده و اختیار می‌داند.

انسان خود، سرنوشت خویش را می‌نگارد و مسیر حیات خویش را مشخص می‌سازد، و طبق اراده و خواست خود، راه صعود بر درجات کمال، یا هبوط در درکات ضلال را انتخاب می‌کند و مانند دیگر موجودات نیست، تادر گردونه نظام قرار گرفته، با چرخش آن حرکت کند.

خداوند می‌فرماید: «وَأَنْ لَيْسَ لِلنَّاسِ إِلَّا مَا سَعَى. وَأَنْ سَعِيَهُ سَوْفَ يُؤْتَى. ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى»^{۱۴}

نجم / ۳۹-۴۱

بهره انسان همان است که خود به دست آورده، و طبق آن بازرسی خواهد شد و بهترین پاداش را دریافت خواهد نمود.

بر پایه همان باور جاهلیت است که تبهکاران - برای آن که خود را مسؤول تبهکاری خویش نگیرند - می‌گویند: ﴿زَبْنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتَنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ﴾ مؤمنون / ۱۰۶

پروردگارا، تیرگی درونی بر ما چیره گشت، تاگمراه شویم.

ولی خداوند، این عذر تراشی نابجا را نمی‌پذیرد، و آنان را مورد نکوهش قرار می‌دهد:

﴿أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ فَاكْتُمْتُمْ بِهَا تَكَذِّبُونَ﴾ مؤمنون / ۱۰۵

آیا دستورات ما بر شما عرضه نمی‌شد، و شما (از روی درک و اختیار) آن را تکذیب نموده، زیر بار تکلیف نمی‌رفتید؟!

این نکوهش، دلیل بر اختیار است؛ زیرا اگر از خود، اختیاری نداشتند، جای نکوهش نبود.

امام صادق علیه السلام در ذیل آیه یاد شده می‌فرماید: «بأعمالهم شقوا»^{۱۴}

یعنی: این تیرگی درونی، که از آن سخن می‌گویند، بر اثر کارهای زشتی است که به آن دست زده و آن را برای خود

فراهم ساخته‌اند؛ بنابراین، شقاوت باطنی که از آن یاد می‌کنند، دستاورد خود آنان است.

خداوند هنگامی که آدمی را از بهشت به سوی زمین گسیل داشت، به او یادآور شد:

﴿قَالَ اهْبِطْ مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هَدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَىٰ. وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَىٰ. قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَىٰ وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا. قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسىٰ. وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَىٰ﴾ طه / ۱۲۷-۱۲۳

در این آیات، آدم و حوا مورد خطاب قرار گرفته‌اند، ولی مقصود همه انسانهاست که جایگاه آنان زمین است؛ لذا ضمیر منتهی را به ضمیر جمع مبدل نموده و همه انسانها را مورد خطاب قرار داده است:

راه هدایت و زندگی سعادت بخش را به شما ارائه خواهیم داد، پس هر که آن را پیروی کند، گمراه و سرگردان و تیره بخت نخواهد گردید و هر که از آن روگردان شد هر آینه زندگی دشواری را خواهد گذرانید و در روز واپسین با چشم و دل کور به پا خیزد. گوید: پروردگارا، چرا کور شده‌ام، در

صورتی که بینا بوده‌ام؟ خداوند در جواب او گوید: این چنین بوده است که آیات و دلایل خود را به سوی تو فرستادیم، ولی تو آنها را نادیده گرفتی - و همچون کوران با آن برخورد نمودی - در نتیجه امروز هم همچون کوران برپا خاسته، نادیده گرفته شده‌ای.

همین گونه رفتار خواهد شد با کسانی که در زندگی زیاده‌روی کرده، از حدود بندگی فراتر رفته، و به آیات الهی ایمان نیاورند. در این جهان با دشواری روز می‌گذرانند، و کیفر آخرت سخت‌تر و با تداوم بیشتر خواهد بود.

پس آنچه از سوی خداست، ارائه راه هدایت است، و این با خود انسان است که راه الهی را برگزیند یا نپذیرد و پیامد هر یک از دو راه را برای خود فراهم سازد:

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾ انسان ۳/

راه را به او آموختیم، حال سپاسگزار باشد - و آن را برگزیند - یا ناسپاسی کند و آن را نادیده بگیرد.

﴿وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ﴾ بلد ۱۰/

هر دو راه کمال و ضلال را به او رهنمون شدیم.

بدین‌سان از دیدگاه قرآن، انسان در

انتخاب راه اصلح، خود مختار است و هیچ گونه قهر و جبری در کار نیست.

﴿وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفِرْ﴾ کهف ۲۹/

راه حق، از سوی خداوند به مردم ارائه شده است، پس هر که خواست، ایمان آورد، و هر که خواست، کفر ورزد.

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾ بقره ۲۵۶/

دین، اکراه بردار نیست و راه صلاح از راه فساد، خود پیداست.

خداوند هر که زاه حق را انتخاب کند، سعید شمرده و هر که راه باطل را برگزیند، شقی دانسته است:

﴿يَوْمَ يَأْتُ لَا تَكَلِّمُنَّ نَفْسٌ إِلَّا بِذَنبِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ﴾

فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَمِنَ النَّارِ لِمِمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ. خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضَ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ. وَآمَّا الَّذِينَ سَعَدُوا فَمِنَ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضَ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرُ مَجْذُودٍ﴾

هود ۱۰۸-۱۰۶/

در آن روز، مردم دو دسته‌اند: برخی شقی و نگوینخت، و برخی سعید و خوشبخت. گروه اشقیاء در آتش بسوزند، و گروه سعداء در بهشت متنعم گردند.

پرواضح است که شقاوت مایه دوزخ، و سعادت موجب رضوان الهی می‌گردد و اگر

این شقاوت و سعادت، نتیجه دستاورد خود انسان نباشد، مستوجب دوزخ و رضوان نخواهد گردید.

آیاتی از این گونه در قرآن بسیار است و می‌نمایند که انسان خود مسؤول اعمال خویشتن است و راه صواب و خطا را خود انتخاب می‌کند:

﴿وَلْتَسألَنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾

نحل / ۹۳

﴿وَإِنَّهُ لَذَكَرُ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ

زخرف / ۴۴

تَسألُونَ﴾

﴿وَقَفَّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُولُونَ﴾ صافات / ۲۴

در اصل، فرستادن انبیا و شرایع الهی، و وعد و وعید، و ترغیب و ترهیب، و امر و نهی، و ثواب و عقاب و هر گونه تکلیف و نیز کوشش اصلاح طلبان خیرخواه، در طول زندگی بشر، دلیل بر امکان تربیت است و این که انسان مقهور سرنوشت از پیش تعیین شده نیست و گرنه تمامی این تلاشها بیهوده و برخلاف حکمت الهی می‌بود؛ زیرا تکلیف براساس حکمت، آزمایش و اختبار است، و اختبار بدون اختیار شایسته نیست.

فطرت و وجدان بشری بخوبی گواهی می‌دهد که در انتخاب راه آزاد است و خود را مقهور هیچ عاملی نمی‌بیند.

تجربه نیز نشان داده است که انسان در دشوارترین شرایط نامساعد، می‌تواند تغییر

جهت دهد و خود را به دست جریان نسپارد.

آری، شرایط مساعد و نامساعد، برای افراد یا گروهها متفاوت است و این اختلاف شرایط امری عارضی است و گرنه همه انسانها در آفرینش از یک گوهرند.

این شرایط متفاوت، در ایجاد استعدادهای گوناگون نقش دارند، ولی نه تا سرحدّ الجاء، که اگر انسان بخواهد، نتواند خود را از چنگال شرایط موجود نجات بخشد.

انسان، دارای اراده‌ای قوی و تصمیمی فولادین است که می‌تواند بر تمامی موانع سر راه خود، پیروز گردد.

انسان، دارای اراده نیرومندی است که می‌تواند با تمامی شرایط نامساعد مبارزه کند و بر آن چیره گردد.

انسان، بیچاره نیست، بلکه خود چاره‌ساز است؛ به شرط آن که افسار خود را به دست خواسته‌های پست نسپارد و خود را حقیر و زبون نسازد.

اگر در قرآن، گاه از ضعف و زبونی انسان سخن گفته، در رابطه با همین حالت است:

﴿یرید الله لیبیتن لکم و یهدیکم سنن الذین من قبلکم ویتوب علیکم والله علیهم حکیم. والله یرید أن یتوب علیکم و یرید الذین یتبعون الشهوات أن تمیلوا میلاً﴾

عظيماً. يريد الله أن يخفف عنكم وخلق
الإنسان ضعيفاً ﴿ نساء / ۲۸-۲۶

در این آیه، خداوند سه بار اراده و خواست خود را نسبت به انسان و حفظ کرامت او ابراز داشته و در ضمن گوشزد کرده، کسانی که به دنبال خواسته‌های نفسانی هستند، می‌کوشند تا جامعه انسانی را به انحراف بکشانند.

ولی خداوند - که از آفریده خود آگاه است - می‌داند که انسان، چندان تاب مقاومت در مقابل شهوات را ندارد؛ لذا سختگیری - در تکالیف - نشان نمی‌دهد و به کمک او می‌شتابد.

در این میان، علاوه بر رأفت و رحمت و شفقت پروردگار بر بندگان خویش، علم و حکمت الهی نیز بخوبی جلوه گر شده است.

نقش ایمان در اخلاق

از آن جا که ایمان، پایه تمامی ارزشهای اخلاقی را تشکیل می‌دهد و مؤثرترین عامل در ایجاد انگیزه برای انجام اعمال صالح است، لذا ایمان را نقطه آغاز حرکت به سوی کمال انسانی می‌شماریم.

اگر ایمان صحیح و استوار باشد، انسان را خود بخود به سوی کمالات سوق می‌دهد، مشروط بر آن که ظاهری و بی پایه نباشد: ﴿قالت الاعراب آمنّا قل لم

تؤمنوا ولكن قولوا اسلمنا ولما يدخل الايمان
في قلوبكم ﴿ حجرات / ۱۴

اعراب - کسانی که چندان با مبادی معرفت و ارزشهای انسانی آشنایی ندارند - گفتند: ایمان آورده‌ایم. به آنها بگو: هرگز ایمان نیاورده‌اید، بلکه بگویید: تسلیم شده‌ایم، و زود است تا ایمان در دل‌های شما جایگزین شود.

﴿يا ايها الذين آمنوا آمنوا بالله ورسوله
والكتاب الذي نزل على رسوله والكتاب
الذي انزل من قبل و من يكفر بالله و ملائكته
وكتبه و رسله و اليوم الآخر فقد ضلّ ضلالاً
بعيداً ﴿ نساء / ۱۳۶

ای کسانی که به ظاهر ایمان آورده‌اید، به درستی و راستی ایمان آورید، و هیچ گونه تبعیض - طبق دلخواه - در ایمان روا ندارید و هر که کفر ورزد، کاملاً دور افتاده و گمراه گشته است.

لذا در سورة انفال به جای واژه «آمنوا»،
«استجیبوا» به کار برده است:

﴿يا ايها الذين امنوا استجيبوا لله
وللرسول اذا دعاكم لما يحييكم﴾ انفال / ۲۴
یعنی گرچه به ظاهر ایمان آورده‌اید، ولی با جان و دل آنچه را که شریعت برای احیای شما آورده است بپذیرید.

بنابراین، اساس و پایه همه خوبیها، ایمان به خدا و پذیرفتن شریعت است. در غیر این صورت خطر گمراه شدن و دور

افتادن از جاده مستقیم وجود دارد.

ایمان، یک باور است و حالت نفسانی به شمار می‌رود، ولی چون از روی اراده و اختیار انجام می‌گیرد، یک عمل اختیاری به حساب می‌آید. از ظواهر آیات قرآنی، که به ایمان آوردن دستور داده، به دست می‌آید که آن یک عمل کاملاً اختیاری است؛ گرچه باطنی بوده، و به قلب مربوط می‌باشد.

ایمان تنها علم و یقین نیست؛ زیرا ممکن است علم به گونه غیر اختیاری حاصل گردد، ولی ایمان چنین نیست. انسان تا هنگامی که خود نخواهد، ایمان نمی‌آورد؛ البته به مقدمات و دواعی نیاز دارد؛ از جمله: علم و شناخت که منشأ دواعی بر ایمان می‌گردد. انسان تا علم و معرفت پیدا نکند، نمی‌تواند ایمان صحیح و استواری داشته باشد، ولی ملازمه و رابطه علی و معلولی میان علم و ایمان وجود ندارد. ممکن است انسان علم و یقین پیدا کند، ولی نمی‌خواهد یا به جهاتی نمی‌تواند باور کند و ایمان بیاورد؛ از جمله، غلبه هوای نفس و فریبه‌های شیطانی، سد راه و مانع ایمان آوردن می‌گردد:

﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا﴾ نمل / ۱۴

فرعونیان با آن که دریافته بودند، پیام موسی علیه السلام حق است، ولی به جهت

خودخواهی و حس برتری جویی، و ستم روا داشتن، تاباوری نشان می‌دادند.

پس نتیجه می‌گیریم که ایمان یک عمل اختیاری و مربوط به قلب است، که علم و معرفت می‌تواند منشأ و داعی بر آن بوده باشد. آری موانعی در پیش است که باید در رفع آن بکوشد؛ لذا می‌تواند ایمان، در دایره اخلاق، بلکه سرمنشأ آن قرار گیرد و انسان را به سوی کمالات انسانی سوق دهد.

از این رو، برای کسب کمالات و تخلُّق به اخلاق کریمه، نخست علم و معرفت باید باشد تا ایمانی استوار به وجود بیاورد، و نقطه آغازین حرکت به سوی کمال شود:

﴿وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ﴾ تعابن / ۱۱

هر که از روی حقیقت به خدا ایمان آورد، مورد عنایت حق قرار می‌گیرد و در درون او بینشی تابناک به وجود می‌آورد.

شرایط ایمان مؤثر

ایمانی می‌تواند نقطه آغازین حرکت به سوی کمال باشد که بر پایه برهان استوار بوده و براساس بینش فراتر از ماده بنا نهاده شده باشد و حیات را جاوید بداند. به علاوه، همبسته با عمل صالح باشد. اینها شرایطی است که ایمان را حقیقت می‌بخشد و منشأ جهش در یک انسان

آزاده می‌گردد.

اینک به شرح این شرایط می‌پردازیم:

﴿شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَ

أُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ﴾ آل عمران / ۱۸

خدا و فرشتگان و دارندگان علم و دانش، به وجدانیت حضرت حق و عدل او گواهی می‌دهند.

در این آیه، دارندگان علم، در ردیف فرشتگان و پروردگار قرار گرفته‌اند؛ زیرا علم و دانش، آنان را به مرتبه‌ای رسانده که حقیقت را آشکارا لمس می‌کنند.

﴿بَلْ هُوَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾ عنكبوت / ۴۹

﴿يَرْفَعُ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾ مجادله / ۱۱

آری کسانی ایمان نمی‌آورند، که از دانش و بینش بهره‌ای ندارند:

﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَا تَهُمُ تَأْوِيلَهُ﴾ یونس / ۳۹

ایمان به غیب

از دیدگاه قرآن، ایمانی ارزش دارد و موجب جهش به کمال انسانی می‌گردد، که خدا را منظور داشته، او را حاضر و ناظر بدانند، و خود را در محضر او ببینند و باور داشته باشد که روز واپسینی هست که هر کس جزای عمل خویش را می‌بیند، و پیامد رفتار و کردارش در آن روز، دامنگیرش می‌شود.

چنین ایمانی، سبب می‌گردد تا انسان

پایه استوار
ایمانی که از محیط زندگی الهام گرفته، یا بر اثر پیروی از خانواده و نیاکان به دست آمده باشد، بیشتر جنبه تحمیلی یافته، چندان در حرکت به سوی کمال مؤثر نخواهد بود.

آری، اگر سرمنشأ ایمان، بینش بوده باشد، مؤثر خواهد بود، و یک عمل (نفسانی) اختیاری، و مایه جهش به سوی کمالات خواهد گردید.

ایمان، آن گاه اختیاری و موجب جهش خواهد بود که از روی تحقیق نه تقلید به دست آمده، و علم و معرفت داعی بر آن بوده باشد؛ لذا قرآن کریم به علم و علماء ارزش فوق العاده داده، و آن را یگانه منشأ ایمان صحیح دانسته است:

﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾

فاطر / ۲۸

دانش پیشگانند که خدا را یافته از او پروا دارند.

﴿وَيُرِي الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ﴾ سبأ / ۶

دانش ورزان بخوبی درمی‌یابند، پیامی که بر تو فرستاده شده، حق و درست است.

در رفتار و کردارش، راست و استوار باشد و شیوه‌های درست و پسندیده انتخاب کند و به سوی اخلاق کریمه رو آورد.

مسأله «ایمان به غیب» که در قرآن مطرح گردیده، یکی از مسائل اساسی و زیربنایی است که در ساختن انسان نقش مؤثر دارد.

انسانی که به این حیات تنها با دید مادی نگاه می‌کند، و به ماورای آن عقیده مند نیست، نمی‌تواند بجز منافع مادی و زودگذر (متاع عاجل) به چیزی دیگر بیندیشد، لذا اخلاق و ارزشهای والای انسانی، نمی‌تواند مدنظر او باشد. وی می‌پندارد زندگی تنها همین چند روز دنیاست، که باید بهره کامل ببرد، و هرگونه ایثار و گذشت و رعایت حقوق دیگران، برای او مفهومی ندارد.

«وقالوا ما هی الا حیاتنا الدنیا و ما نحن بمبعوثین»
انعام / ۲۹

«وقالوا ما هی الا حیاتنا الدنیا نموت و نحیی و ما یهلکنا الا الدهر و ما لهم بذلک من علم ان هم الا یظنون»
جاثیه / ۲۴
آنها هستی را در همین زندگی دانسته، روز واپسینی قایل نبودند. می‌پندارند: زندگی همین جهان مادی است، برخی می‌میرند و برخی به وجود می‌آیند، و این روزگار است که چنین می‌کند - مانند دیگر موجودات، گیاهان و حیوانات - البته چنین

می‌پندارند؛ زیرا بینش و آگاهی و شناخت ندارند.

ولی خداوند درباره متقین (انسانهای متعهد و باپروا) چنین می‌گوید:

«هدی للمتقین. الذین یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلوة و مما رزقناهم ینفقون. والذین یؤمنون بما انزل الیک و ما انزل من قبلک و بالآخرة هم یوقنون. اولئک علی هدی من ربهم و اولئک هم المفلحون» بقره / ۱۷۱
نخستین صفتی که برای متقین یادآور می‌شود، ایمان به غیب است، و این که در پس جهان ماده، جهانی گسترده‌تر و جاویدان وجود دارد. آنان خدا را در تمامی ذرات جهان جلوه گر می‌بینند، لذا به درگاه او نیایش برده، از بذل مال در راه او دریغ نمی‌ورزند و به تمامی شرایع الهی گردن می‌نهند. آنها روز واپسین را باور دارند. و اینانند که ره یافته و رستگار خواهند بود.

حیات جاوید

شواهد عقلی و نقلی دلالت دارند که انسان برای زندگی در این چند روزه کوتاه آفریده نشده و مانند گیاهان نیست، تا بروید و بخشکد و نابود شود. یا مانند حیوانات که می‌آیند و می‌روند؛ بلکه انسان، موجودی است جاوید:

«ما خلقتم للفناء بل خلقتم للبقاء». ۱۵

برای رفتن و نابود شدن آفریده

ایمانی پوشالی و بی پایه است، و نمی‌تواند مؤثر بوده باشد؛ لذا در قرآن، عمل صالح همراه ایمان قرار گرفته است، تا نشانه و اثر مثبت آن بوده باشد:

﴿الذین آمنوا و عملوا الصالحات طوبی لهم و حسن مآب﴾ رعد / ۲۹

﴿لیخرج الذین آمنوا و عملوا الصالحات من الظلمات الی النور﴾ طلاق / ۱۱

﴿من عمل صالحاً من ذکر او انثی و هو مؤمن فلنحییته حیوة طیبة﴾ نحل / ۹۷

﴿ومن یآته مؤمناً قد عمل الصالحات فاولئک لهم الدرجات العلی﴾ طه / ۷۵

﴿فاما من تاب و آمن و عمل صالحاً فعیسی ان یتوب من المفلحین﴾

قصص / ۶۷

از این‌رو، گفتار اعراب را که مدعی ایمان بودند، نمی‌پذیرد:

﴿قالت الأعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولكن قولوا اسلمنا و لمّا یدخل الإیمان فی

قلوبکم﴾ حجرات / ۱۴

آن‌گاه، ایمان واقعی را چنین وصف می‌کند:

﴿إنّما المؤمنون الذین آمنوا بالله و رسوله ثمّ لم یرتابوا و جاهدوا بأموالهم و أنفسهم فی

سبیل الله أولئک هم الصادقون﴾ حجرات / ۱۰

نشده‌اید، بلکه برای ماندن و جاودانه بودن آفریده شده‌اید.

مولا امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «ففیها اختبرتم و لعیرها خلقتکم»^{۱۶}

در این جهان برای آزمایش آمده‌اید، و برای جهانی دیگر آفریده شده‌اید.

﴿انما هذه الحیوة الدنیا متاع و ان الآخرة هی دار القرار﴾ غافر / ۳۹

زندگی این جهان، صرفاً بهره‌بری چند روزه است، ولی سرای دیگر جایگاه ماندنی است.

﴿و ما هذه الحیوة الدنیا الا لهو و لعب و ان الدار الآخرة لهی الحیوان لو کانوا

یعلمون﴾ عنکبوت / ۶۴

زندگی در این جهان بازیچه‌ای بیش نیست، ولی حیات حقیقی در سرای دیگر است.

﴿والآخرة خیر و ابقى﴾ اعلی / ۱۷

مولا امیرمؤمنان علیه السلام فرموده است: «عباد الله، الله الله فی أعزّ الانفس

علیکم، و أحبتها لیکم، فإنّ الله قد أوضح لکم سبیل الحقّ و أنار طرقه، فشقوة لازمة،

او سعادة دائمة، فتزودوا فی آیام الفناء لأیام البقاء»^{۱۷}

باید که در راه حق و نجات خود کوشش کنید، و در راه گمراهی و فنا شدن استراحت نکنید.

عمل صالح

ایمان، هنگامی پایدار است که آثار آن در رفتار و کردار انسان نمودار گردد، و گرنه

نیت پاک

یکی از اساسیترین عوامل مؤثر در بها دادن به ارزشهای اخلاقی، نیت و انگیزه عمل است. شاید بتوان گفت، این از ویژگیهای نظام اخلاقی اسلام است که «نیت» را به عنوان اساس ارزش اخلاقی و منشأ خوبیها و بدیها معرفی کرده است؛ در حالی که در دیگر مکتهای اخلاقی یا بیشتر آنها چندان توجهی به نیت و نقش مؤثر آن در رنگ دادن به عمل نشده است. از آن جا که هر عمل اخلاقی، اختیاری است و با اراده شخص عوامل انجام می شود، نمی تواند بدون انگیزه و نیت خاص باشد و هر کار که از روی اختیار انجام گیرد، داعی یا انگیزه‌ای برای انجام آن کار خاص، در نفس فاعل آن وجود دارد که سبب می شود تا فاعل، آن کار خاص را ترک نکند، و یا به جای آن، کار دیگری را انجام ندهد. پس در واقع، هیچ کار اختیاری بدون انگیزه در فاعل آن، انجام نمی گیرد. لذا این پرسش پیش می آید: آیا عمل اخلاقی، که ذاتاً عملی صالح و شایسته است و حسن فعلی دارد، علاوه بر حسن فعلی، باید حسن فاعلی نیز داشته باشد؟ یعنی همان جهت حسن عمل و ارزش اخلاقی که دارد، فاعل را واداشته که آن عمل را انجام دهد؟ مثلاً اگر عمل اخلاقی موردنظر،

خدمت به خلق است، و ارزش آن به سبب یاری رساندن به نیازمندان است، آیا باید انگیزه فاعل نیز همین جهت باشد، تا عمل او را یک عمل اخلاقی متناسب به او تلقی نمود، یا آن که صرف نیک بودن نفس عمل کافی است؟

از دیدگاه اسلام، صرف نیکو بودن ذات عمل، کافی نیست و حسن فعلی، باید همراه با حسن فاعلی باشد. چه بسا، انگیزه وداعی فاعل، سوء استفاده از شهرت و خودنمایی باشد، و در پس پرده زیبای عمل نیک، چهره کریه و منظره زشتی پنهان بوده باشد.

بنابراین، آثار کارهای اخلاقی، یعنی کمال و تعالی روح آدمی، بر حسن فاعلی و نیت پاک و اخلاص در عمل، مترتب می شود. پس این نیت است که به عمل شکل می دهد و مایه سعادت یا شقاوت فاعل می گردد.

در قرآن کریم، در این باره اشاراتی وجود دارد؛ از جمله:

﴿قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ فَرِيكُمُ أَعْلَمُ
بِمَن هُوَ أُمَّدِي سَبِيلاً﴾ اسراء / ۸۴

هر که بر طبق ساختار درونی خود رفتار می کند، خداوند می داند کدام یک، راه بهتر برده‌اید.

و نیز آیه: ﴿لَا يُوَٰخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِیْ أَيْمَانِكُمْ و لَكِن يُوَٰخِذُكُم بِمَا كَسَبْتُمْ

قلوبکم ﴿

بقره / ۲۲۵

خداوند شما را به سوگندهای بیهوده بازخواست نمی‌کند، ولی شما را به آنچه در درون خود فراهم کرده‌اید بازخواست می‌کند.

ما درون را بنگریم و حال را

نی برون را بنگریم و قال را

و آیه: ﴿وان تبدوا فی أنفسکم او تخفوه

یحاسبکم به الله فیغفر لمن یشاء و یعذب من

یشاء والله علی کل شیء قدير ﴿ بقره / ۲۸۴

آنچه در دل دارید، چه آشکار سازید و

چه پنهان، خداوند به همان شما را

بازخواست می‌کند. آن گاه هر که

شایسته باشد می‌بخشد، و هر که

شایسته نباشد عقوبت می‌کند.

خداوند بر همه چیز توانا است.

و آیه: ﴿یا ایها الذین آمنوا لاتبطلوا

صدقاتکم بالمن و الأذى کالذی ینفق ماله

رئاء الناس ولا یؤمن بالله والیوم الآخر ﴿

بقره / ۲۶۴

احسان و صدقه‌های خویش را با منت

گذاردن و آزار رساندن تباه نسازید؛

مانند کسی که برای خودنمایی بذل و

بخشش می‌کند و به خدا و روز

واپسین ایمان ندارد.

نیز در بسیاری از روایات از پیامبر

اکرم ﷺ و ائمه اطهار صلوات الله علیهم

آمده است:

﴿لا عمل الا بنیة﴾ یا «إنما الأعمال

بالنیات»^{۱۸}؛ یعنی هرگونه عملی، چه نیک

و چه بد، چهره واقعی آن را، انگیزه فاعل

شکل می‌دهد.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«النیة أفضل من العمل. ألا و ان النیة

هی العمل.» ثم تلا قوله تعالی: ﴿قل کل

یعمل علی شاکلته﴾^{۱۹} یعنی: «علی نیتته.»^{۲۰}

نیت نیک، از کار نیک والاتر است.

همانا حقیقت عمل را نیت تشکیل

می‌دهد. آن گاه این آیه را تلاوت

نمود: ﴿قل کل یعمل علی شاکلته﴾

(هر کس بر وفق ساختار درونی

خود رفتار کند). فرمود: یعنی: بر

وفق نیت و انگیزه خویش عمل

می‌کند.

و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده

که فرموده باشد: «وکل عامل یعمل

علی نیتته.»^{۲۱}

هر کس بر وفق نیت خویش عمل

می‌کند.

امام موسی بن جعفر به روایت از پدران

خود از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است:

«إنما الأعمال بالنیات. ولکل امرئ

مانوی. فمن غزا ابتغاء ما عند الله، فقد وقع

اجره علی الله عزوجل و من غزا یرید

عرض الدنيا، او نوى عقلاً، لم یکن له الا

ما نوى.»^{۲۲}

کردارها با نیت مشخص می‌شود و به هر کس آنچه قصد کرده، می‌رسد. اگر کسی در جهاد شرکت کند، تا خشنودی حق را به دست آورد، پاداش او با ذات حق است و اگر برای به دست آوردن غنیمتی راه افتاده، سهم او همان خواهد بود؛ زیرا نصیب هر کس همان است که قصد کرده است.

مولا امیرمؤمنان علیه السلام به روایت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است:

«لَا قَوْلَ إِلَّا بِعَمَلٍ وَلَا قَوْلَ وَلَا عَمَلٍ إِلَّا بِنِيَّةٍ وَلَا قَوْلَ وَلَا عَمَلٍ إِلَّا بِإِصَابَةِ السَّنَةِ»^{۲۳}

گفتار را عمل مشخص می‌کند. گفتار و عمل را، نیت شکل می‌دهد. گفتار و کردار و نیت، آن‌گاه ارزشمند است که بر پایه مبانی شریعت بوده باشد.

در این حدیث شریف، معیار ارزش عمل، همسویی با شرع ذکر شده است؛ زیرا عمل باید صالح و شایسته باشد و شایستگی یک عمل آن‌گاه است که عقل و شرع بر آن توافق داشته باشند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «وکل عمل تعمله لله، فلیکن نقیاً من الدنس»^{۲۴}

هر کار را که برای خشنودی خدا انجام می‌دهی، کوشش کن تا از آلودگی

پاکیزه باشد. و نیز می‌فرماید:

«الإبقاء على العمل حتى يخلص، اشد من العمل والعمل الخالص: الذي لا تريد أن يحمذك عليه أحد إلا الله عز وجل»^{۲۵}

نگاه داشتن عمل، تا خالص بماند، از خود عمل مشکلتر است؛ زیرا ممکن است، کاری - عبادت یا احسان - بآسانی انجام شود، ولی دور داشتن آن از وساوس شیطانی و خواسته‌های نفسانی، کاری بس دشوار است.

آن‌گاه می‌فرماید: عمل خالص آن است که نخواهی کسی جز خدا از تو ستایش کند.

والا ترین گوهر کلام در این زمینه، سخن مولا امیرمؤمنان علیه السلام است: «وبالإخلاص يكون الخلاص»^{۲۶}

با جدیت در اخلاص عمل، می‌توان خود را (از چنگال عفریت نفس) نجات داد.

رضایت حق

در قرآن کریم، معیار ارزشها را رضایت حق دانسته است: «نگاه یک عمل، عمل صالح خواهد بود که علاوه بر نیت پاک، خشنودی حق تعالی را نیز در پی داشته باشد:

«وما تنفقوا من خیر فلأنفسکم وما

تَنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا تَنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ
يُؤْتِ الْيَكْمَ وَأَنْتُمْ لَا تَنْظُمُونَ ﴿٢٧٢﴾ بقره / ٢٧٢

آنچه بذل و بخشش کنید، به سود شماسست، ولی در صورتی که وجه الله را جویا باشید و هر چه انفاق کنید، نهایتاً عاید خودتان می‌گردد و هیچ گونه حقی از شما ضایع نمی‌گردد.

﴿وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا

الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً ﴿٢٧٢﴾

رعد / ٢٧٢

کسانی که برای رضایت حق، شکیبایی نمودند و نماز را به‌پا داشتند، و از بذل مال در راه خدا چه پنهان و چه آشکار دریغ نورزیدند...

﴿وَسَيُجَنَّبِيهَا الْأَتَقِيُّ. الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ

يَتَزَكَّى. وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى. إِلَّا

ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى وَلَسَوْفَ يَرْضَى ﴿٢٧٢﴾

لیل / ٢٧-٢٦

هر آینه از آتش دوزخ دور است کسی که پروای او بیشتر، و از اموال خود، در راه خدا بذل می‌کند تا تزکیه و پاک گردد. و کسی بر او حقی ندارد تا پاداش آن باشد. مگر به دست آوردن رضای حق، و زود است که خوشنود گردد.

﴿وَمِثْلَ الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ

مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيْتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمِثْلِ جَنَّةٍ

بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أَكْلَهَا ضَعْفَيْنِ فَإِنْ لَمْ

يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلَّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٢٦٥﴾

بقره / ٢٦٥

حکایت کسانی که اموال خود را در راه به دست آوردن خوشنودی خدا، و استواری دل‌هایشان (تا آرامش خاطر پیدا کرده، حس انسانیت خود را اشباع کرده باشند) انفاق می‌کنند، مانند باغی است که بر زمین پهناور بلندی قرار گرفته، تا رگبار تند بر آن ببارد و دو چندان ثمر دهد، یا غباری بر آن ببارد. (کنایه از عنایت الهی است که بر حسب استعداد وی بر او افزایه می‌شود) و خداوند به آنچه انجام می‌دهید بیناست (یعنی، از نیت شما آگاه است).

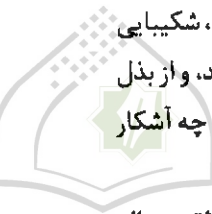
﴿وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ

فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضَعَفُونَ ﴿٣٩﴾ روم / ٣٩

آنچه زکات داده‌اید، به انگیزه آن که رضایت حق را فراهم آورید، آنان که چنین کرده‌اند، افزون یافتگانند.

آیات در این زمینه بسیار است، که نیت پاک و انگیزه جلب رضایت حق، به عمل ارزش می‌دهد؛ زیرا چنین کسی، در راستای حق و حقیقت و بر وفق فطرت و مقام کرامت انسانی، گام برداشته و این همان «سبیل الله» (راه الهی) و «صراط مستقیم» است.

لذا چنین انسانی، به سوی کمال



مقصود حرکت کرده و خود را از پستیها و تاریکیهای جسمانی رهانیده است.

﴿الله ولیّ الذّین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور﴾ بقره / ۲۵۸

در واقع، شریعت بدین منظور آمده است، تا انسانها را از تاریکیها رهانیده، به سوی روشنایی و نور جاودان رهنمون سازد:

﴿قد جاءکم من الله نور و کتاب مبین، یرهدی به الله من اتبع رضوانه سبیل السلام و یرجهم من الظلمات الی النور بإذنه و یرهدیهم الی صراط المستقیم﴾

مائده / ۱۶-۱۵

قطعاً برای شما از جانب خدا روشنایی و کتابی روشنگر آمده است. خدا هر که را از خشنودی او پیروی کند، به وسیله آن (کتاب) به راههای سلامت رهنمون می‌شود و به توفیق خویش، آنان را از تاریکیها به سوی روشنایی بیرون می‌برد و به راهی راست هدایتشان می‌کند.

آفت «ریا»

ریا و خودنمایی، از خطرناکترین آفات اعمال صالح به شمار می‌رود. اگر در اعمالی که جنبه احسان و انساندوستی دارند، «ریا» راه یابد، ارزش خود را از دست می‌دهند. در این صورت، عملی که انگیزه آن،

خودنمایی باشد، نمی‌تواند از خلق و خوی نیک فاعل حکایت کند، بلکه تنها خودپسندی و خودنمایی است که یک صفت ناپسند به شمار می‌رود.

بویژه اگر عمل انجام شده، از اعمال قربی (که مایه قرب و نزدیک شدن به خدا) باشد، با آلوده شدن به ریا، واژگون می‌گردد و ضدآرزوش می‌شود، و هر آنچه انجام شده، به طور کامل به هدر می‌رود و نابود می‌شود:

﴿یا ایها الذّین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمنّ و الأذى کالذی ینفق ماله رئا الناس ولا یؤمن بالله و الیوم الآخر فمثله کمثل صفوان علیہ تراب فأصابه وابل فترکه صلباً لا یقدرون علی شیء مما کسبوا والله لایهدی القوم الکافرین﴾ بقره / ۲۶۴

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بخشش و نیکی که به کسی روا می‌دارید، با منت گذاردن و تحقیر نمودن طرف، آن را تباہ نکنید، مانند کسانی که به انگیزه ریا و خودنمایی بخشش و احسانی انجام می‌دهند، ولی خدا و روز واپسین را باور ندارند. مثل چنین رفتار خود پسندانه، مثل سنگ صافی است که اندکی خاک یا غبار بر آن باشد، و رگبار تند باران آن را بشوید. و هر آنچه به گمان خود، فراهم ساخته از دست بدهند.

عبد یُسُورُ شَرّاً فذهبت الأیام حتی یظهر الله له شَرّاً»^{۲۷}

ترجمه آیه چنین است:

هر که امید دارد که در محضر حق حضور یابد، پس کار نیک انجام دهد. و هرگز در پرستش پروردگار کسی را شریک نگرداند.

در این حدیث شریف، شرک در عبادت را تعمیم داده، و بدین سان هر که در کارهایش غیر خدا را منظور دارد نیز مشمول این آیه است.

لذا حضرت می فرماید: کسی، کاری را که «ثواب» شمرده می شود (عملی که مورد خشنودی خداست و خداوند بر آن پاداش قرار داده) انجام می دهد، ولی خشنودی خداوند، منظور وی نیست، بلکه تنها برای آن است که مردم او را ستایش کنند و او را فردی شایسته و پاک بشمرند و خواسته او این است که آوازه نیکی او فراگیر گردد. چنین کسی در پرستش حق شرک ورزیده است.

آن گاه فرمودند: هر که کار نیک کند و آن را پنهان دارد، چندی نمی گذرد تا خداوند نیکی او را برملا می سازد. و همچنین پنهان داشتن کار شرک به زیان جامعه است، سرانجام روزی آشکار می گردد.

محمد بن عرفه از امام علی بن موسی

﴿مثل الذین کفروا بریهم أعمالهم کرمایه اشتدت به الريح فی يوم عاصف لا یقدرון مما کسبوا علی شیء ذلك هو الضلال البعید﴾ / ابراهیم / ۱۸

مثل کسانی که خدا را باور ندارند (و طبیعاً در کارهای به ظاهر نیک، خدا را منظور نمی دارند و از روی حس خودخواهی انجام می دهند) کارهایشان مانند خاکستری است که بادی تند در روزی طوفانی بر آن بوزد؛ چیزی از آن فراهم ساخته‌ها برایشان باقی نمی ماند، و همه چیز آنها به باد می رود و این همان گمراهی است که از راه کاملاً به دور افتاده‌اند.

در اصول کافی روایات فراوانی در نکوهش ریا و این که موجب «حبط» و نابودی عمل می شود، آورده است که برخی از آنها را یاد می کنیم:

از امام صادق علیه السلام بی‌امون آیه ﴿فمن کان یرجو لقاء ربّه فلیعمل عملاً صالحاً ولا یشرك بعبادة ربّه احداً﴾ (کهف / ۱۱۰) روایت کرده که حضرت فرمود:

«الزجل یعمل شیئاً من التواب لا یطلب به وجه الله، إنما یطلب تزکیة الناس، یشتهی أن یسمع به الناس. فهذا الذی أشرك بعبادة ربّه.

ثم قال: ما من عبد، أسرّ خیراً فذهبت الأیام أبدأ حتی یظهر الله له خیراً. وما من

الرضاء علیه السلام روایت می‌کند که آن حضرت فرمود:

«ويحك يا ابن عرفة، إعملوا لغير رياء ولا سمعة، فإنه من عمل لغير الله وكله الله إلى ما عمل. ويحك، ما عمل احد عملاً إلا رذاه الله، إن خيراً فخير، وإن شراً فشر.»^{۲۸}

برای خودنمایی و آوازه شهرت کاری انجام ندهید. هر که برای غیر خدا کاری انجام دهد، خداوند او را بر آنچه کرده وامی‌گذارد. هر که هرگونه عملی انجام دهد، خداوند عمل او را همان گونه - که نیت داشته - آراسته می‌گرداند؛ اگر نیت خیر داشته، عمل او زیبا و پسندیده جلوه گر می‌شود و اگر نیت شر داشته، به همان گونه جلوه می‌کند.

در صحیحۀ عمر بن یزید آمده است: با حضرت صادق علیه السلام شام می‌خوردیم، که این آیه را تلاوت فرمود: «بل الانسان على نفسه بصيرة، ولو ألقى معاذيره» (قیامت/۱۴)؛ انسان بر خویشتن و آنچه می‌کند آگاه است؛ گرچه عذرتراشی کند.

آن گاه فرمود: چرا برخی از مردم یک «عمل قربی» (و کاری را که مایه خشنودی خداوند و موجب تقرب به سوی او است) بر حسب ظاهر، برای تقرب به خدا انجام می‌دهند، و برخلاف آنچه خدا از دل آنان آگاه است، گمان می‌برند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است:

«من أسر سريرة رذاه الله رداءها، إن خيراً فخير، وإن شراً فشر.»^{۲۹}

هر که چیزی را پنهان دارد، خداوند پوشش شایسته آن را بر آن می‌آراید؛ اگر نیت خیر داشته، با لباسی زیبا و اگر نیت شر داشته، با لباسی زشت، جلوه گر می‌سازد.

همچنین حضرت صادق علیه السلام فرموده است:

«من أظهر للناس ما يحب الله، وبارز الله بما كرهه، لقي الله وهو ماقت له.»^{۳۰}

هر که کاری کند، و چنین وانمود نماید که کار خداپسندانۀ انجام می‌دهد، ولی در پیشگاه خدا با چهره زشت و کریه جلوه داده است، خدا را در حالی ملاقات می‌کند (در محضر حق حضور می‌یابد) که خداوند بر او غضبناک است.

دو پرسش

در رابطه با «ریا» و خودنمایی، دو سؤال قابل طرح است:

۱- در قرآن و روایات، انجام آشکار برخی از اعمال صالح، از جمله صدقات، روا شمرده شده، بلکه گاه ترغیب شده است. آیا این امر با نکوهشی که از خودنمایی و تظاهر گردیده، منافات ندارد؟

شخص متظاهر انگیزه‌ای جز شهرت و مطرح کردن خویش ندارد.

در آیه شریفه می‌خوانیم:

﴿ان تبدوا الصدقات فنعما هي و ان تخفوها وتؤتوها الفقراء فهو خير لكم ويكفر عنكم سيئاتكم والله بما تعملون خبير﴾

بقره / ۲۷۱

اگر بذل و احسان را آشکارا انجام دهید، بسی خوب است، ولی اگر پنهانی به مستمندان برسانید، بهتر خواهد بود و پوششی بر گناهان (قابل آمرزش) شما خواهد گردید. البته خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

البته بهتر بودن «اخفاء» برای آن است که شیطان، در آن، راه رخنه نیابد.

در صحیحۀ زراره از امام محمدبن علی باقر علیه السلام آمده است:

«قال: سألته عن الرجل يعمل الشيء من الخير، فيراه إنسان فيسُرُّه ذلك؟ فقال: لا بأس، ما من أحد إلا وهو يحب أن يظهر له في الناس الخير، إذا لم يكن صنع ذلك لذلك.»^{۳۱}

گوید: پرسیدم: کسی کار خوبی انجام می‌دهد و دیگری آن را می‌بیند، و دیدن او وی را خشنود می‌سازد؟ فرمود: باکی نیست، هر کسی دوست دارد که در میان مردم به خوبی نمود

۲- برخی افراد، اعمالی خیرخواهانه انجام می‌دهند، که انگیزه آنان، حسن عطوفت و مهربانی و انساندوستی است. یا از روی علاقه به علم و دانش پژوهی، کارهایی انجام می‌دهند که به نفع جامعه بشری است و در پیشرفت علم و تمدن مؤثر می‌باشد. و چه بسا چنین افرادی، باورهای دینی ندارند، و انگیزه‌های خدایی برایشان مطرح نیست.

حال آیا چنین اعمالی، می‌تواند از حسن فاعلی حکایت کند یا در پیشگاه الهی مورد قبول افتد و فاعلان آن مستوجب پاداش گردند؟

* در پاسخ پرسش نخست، باید گفت: اظهار غیر از تظاهر است.

چه بسا اظهار داشتن کار نیک (آشکارا انجام دادن) موجب تشویق دیگران گردد، و حسن فعلی و حسن فاعلی هر دو سبب شود تا در دیگران انگیزه به وجود آورد، و مایه «اشاعه معروف» و گسترش یافتن کار نیک گردد. در این صورت، خود این اظهار داشتن، یک نوع تبلیغ و دعوت به انجام عمل نیک است و عمل صالح محسوب می‌گردد.

لذا انگیزه چنین کسی، نه فقط در اصل عمل، بلکه در اظهار و آشکار ساختن آن نیز خشنودی خدا و ترویج از نیکوکاری است، ولی تظاهر، تنها خودنمایی است و

کند، به شرط آن که انگیزه او چنین نباشد؛ (یعنی انگیزه اصلی او خشنودی خداست و برای رضایت حق عمل نیک را انجام داده است.)

لذا در قرآن، صدقه پنهان و آشکار، هر دو مورد ستایش قرار گرفته است:

﴿وَالَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ بقره / ۲۷۴

در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام روایت کرده، که آن حضرت فرموده است:

«إِنَّ صَدَقَةَ اللَّيْلِ تَطْفِي غَضَبَ الرَّبِّ وَ تَمْحُو الذَّنْبَ الْعَظِيمَ وَ تَهْوِنُ الْحِسَابَ وَ صَدَقَةُ النَّهَارِ تُثْمِرُ الْمَالَ وَ تَزِيدُ فِي الْعَمْرِ»^{۳۲}

و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است: کسی از ایشان پرسید: کاری پنهانی انجام می‌دهم و دوست ندارم کسی بر آن آگاه شود، ولی گاه می‌شود برخی از آن آگاه می‌شوند و من خرسند می‌شوم؟

حضرت فرمودند: «لَكَ أَجْرَانِ؛ أَجْرَ السَّرِّ وَأَجْرَ الْعَلَانِيَةِ»^{۳۳}

در تفسیر صافی از امام صادق علیه السلام این روایت را آورده است:

«فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَإِنْ تَخْفَوْهَا...﴾ قَالَ: هِيَ سَوَى الزَّكَاةِ، إِنَّ الزَّكَاةَ عَلَانِيَةً غَيْرَ سَرٍّ.»

و قَالَ علیه السلام: «كُلُّ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَيْكَ

فإِعلَانُهُ أَفْضَلُ مِنْ إِسْرَارِهِ. وَ مَا كَانَ تَطَوُّعاً فإِسْرَارُهُ أَفْضَلُ مِنْ إِعلَانِهِ. وَلَوْ أَنَّ رَجُلًا حَمَلَ زَكَاةَ مَالِهِ عَلَى عَاتِقِهِ فَقَسَمَهَا عَلَانِيَةً، كَانَ ذَلِكَ حَسَنًا جَمِيلًا.»

و عَنْ الْبَاقِرِ علیه السلام فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿إِنْ تَبَدُّوا الصَّدَقَاتِ فَانْعَمًا هِيَ...﴾ قَالَ: «بِعْنَى الزَّكَاةِ الْمَفْرُوضَةِ». وَ فِي قَوْلِهِ ﴿وَإِنْ تَخْفَوْهَا وَ تَوْتَوْهَا الْفُقَرَاءُ﴾ قَالَ: «بِعْنَى النَّافِلَةِ إِنَّهُمْ كَانُوا يَسْتَحْتَبُونَ إِظْهَارَ الْفَرَاغِ وَ كَتْمَانَ النَّوَافِلِ»^{۳۴}

در تفسیر قمی آمده است:

«الزَّكَاةُ الْمَفْرُوضَةُ تُخْرَجُ عَلَانِيَةً وَ تَدْفَعُ عَلَانِيَةً وَ بَعْدَ ذَلِكَ غَيْرُ الزَّكَاةِ إِنْ دَفَعْتَهُ سَرًّا فَهِيَ أَفْضَلُ»^{۳۵}

محقق اردبیلی می‌فرماید: مشهور میان فقها آن است که اظهار در فریاض اولی است؛ بویژه در واجبات مالی که ذاتاً آشکار است و مخصوصاً برای کسانی که متهم به ترک واجب هستند؛ زیرا که دفع تهمت از خود، کاری پسندیده است. به علاوه این کار موجب می‌گردد تا دیگران از او پیروی کنند.

آری در غیر فریاض، اخفاء بهتر است، تا از هرگونه آلودگی ریا مصون باشد.^{۳۶}

علامه مجلسی نیز در بحار الانوار می‌نویسد: پنهان داشتن کار نیک بهتر از آشکار ساختن آن است. و در هر یک از پنهان داشتن و آشکار ساختن، وجه

پسندیده‌ای وجود دارد:

فایدهٔ آشکار ساختن، همانا ترغیب و تشویق دیگران به انجام کار نیک است. و فایدهٔ پنهان داشتن، دوری جستن از راه یافتن ریا می‌باشد.

خداوند، هر دو گونه را مورد ستایش قرار داده؛ گرچه پنهان داشتن را بهتر دانسته است.^{۳۷}

* در پاسخ پرسش دوم باید گفت: آنچه مورد نکوهش قرار گرفته، تظاهر و خودنمایی است، که از ارزش عمل می‌کاهد. ولی انگیزه‌هایی که منشأ آن، حس خیرخواهی و انساندوستی، یا عشق به دست آوردن حقیقت و علاقه به علم و دانش بوده باشد در واقع اینها برخاسته از فطرت اصیل انسانی و اندیشه‌های پاک است که خداوند در نهاد انسانها قرار داده است.

بنابراین، چنین «انگیزه‌ها» و خواسته‌هایی حرکتی است که از فطرت الهی نشأت گرفته، و در «صراط مستقیم» که خداوند پیش روی انسان قرار داده، در جریان می‌باشد.

خداوند، انسان را به گونه‌ای آفریده است که چنین انگیزه‌هایی، او را به چنین کارهایی هدایت کند. پس خواسته، خواستهٔ الهی و حرکت در جادهٔ مستقیم الهی است. در واقع چنین انسانهایی، به ندای

فطرت خویش لبیک گفته و خواسته‌های الهی را تحقق بخشیده‌اند؛ از این رو، علاوه بر حسن عملی، حسن فاعلی نیز محرز و مسلم می‌باشد و بعید می‌نماید که چنین افرادی، از خدا بیگانه باشند.

انسانهایی که این گونه اندیشه‌های والا دارند، از درونی پاک و بی آلایش برخوردارند و همین پاکی درون و اندیشه‌های تابناک، آنان را با خدا آشنا می‌سازد و نمی‌توان باور نمود که به ذات حق ایمان ندارند.

به علاوه، درون پاک و بی آلایش، آدمی را آراسته و با تعهد می‌سازد، تا مشمول آیهٔ ﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾ (مائده / ۲۷) گردد و از لطف و عنایت الهی، دور می‌باشد که چنین افراد شایسته‌ای را بدون پاداش گذارد!

اطلاق آیات قرآنی و برخی از روایات نیز از بهره‌مند شدن نیکوکاران از کردار نیک خویش حکایت دارد:

۱- ﴿نَصِيبٌ بِرَحْمَتِنَا مِنْ نَشَاءٍ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾ یوسف / ۵۶

رحمت و عنایت الهی شامل هر که شایسته است می‌گردد، و پاداش نیکوکاران ضایع نمی‌گردد، (و نادیده گرفته نمی‌شود).

۲- ﴿أَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا﴾ کهف / ۳۰

هر که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده، ما پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌سازیم.

گرچه صدر آیه در رابطه با مؤمنان می‌باشد، ولی ذیل آیه با عنوان کبرای کلی مطرح شده که دایره گسترش آن فراتر از مورد صدر است.

۳- ﴿إِنَّهُ مِنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ، فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ

أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾ یوسف / ۹۰

۴- ﴿وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ

الْمُحْسِنِينَ﴾ توبه / ۱۲۰

۶- ﴿وَالَّذِينَ يَمْسُكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا

الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نَضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ﴾

اعراف / ۱۷۰

۷- ﴿فَاسْتَجَابْ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ

عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى﴾

آل عمران / ۱۹۵

تمامی این آیات، درباره موارد خاصی نازل شده، ولی عبارت «کار شایسته کسی را هیچ گاه نادیده نگرفته و تباه نمی‌سازیم» جنبه عمومیت دارد، و کبرای استدلال می‌باشد، و به گونه استدلالی مطرح شده است.

به علاوه، آیاتی که به طور عموم اعلام نموده «هر که خوبی کند به او باز می‌گردد، و هر که بدی کند به خود کرده است»، به عدل و حکمت الهی نظر دارد:

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ. وَمَنْ

يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾ زلزله / ۷۸

هر که به اندازه سنگینی یک ذره کار نیک کند، آن را خواهد دید. و هر که به همان اندازه کار بد کند، آن را خواهد چشید.

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ

فَعَلَيْهَا وَمَا يَكُ بِغُلَامٍ لِلْعَبِيدِ﴾ فصلت / ۴۶

هر که کار نیک کند، برای خود کرده و

هر که کار بد نماید، بر زبان خود نموده

است. خداوند هرگز بر بندگان خود،

ستم روا نمی‌دارد.

﴿وَتُؤَقِّبُ كُلُّ نَفْسٍ مِمَّا عَمِلَتْ وَهُمْ

لَا يُظْلَمُونَ﴾ نحل / ۱۱۱

هر که هر گونه کاری انجام داده، آن را

دریافت می‌دارد و بر هیچ کس ستمی

نمی‌شود.

از این گونه آیات فراوان است که

براساس آنها عدل الهی ایجاب می‌کند، تا

هر که نیکی کند و نیک اندیش باشد، او را

نیک بشمرد و در مقابل آن که فرومایه

است، بد شمرده شود.

پس هر نیکی که از نیک اندیشی

حکایت دارد، باید در قانون عدل الهی،

برای خود حسابی باز کرده باشد:

﴿وَمَا يَكُ بِغُلَامٍ لِلْعَبِيدِ﴾

آری آنان که در پیشگاه الهی جایگاهی

ندارد، فرومایگانند.

شاهد بر این مدعا روایتی است که

صدوق علیه الرحمة در خصال آورده است: «بهشت را هشت در است که اولین در، برای انبیاء و صدیقین است. دومین در، برای شهدا و صالحین، پنج در، برای مؤمنان راستین. هشتمین در، برای دیگر مردم که با حق و حقیقت در ستیز نباشند...»^{۳۸}

ممکن است گفته شود: در برخی آیات، ایمان شرط شده است:

﴿فمن يعمل من الصالحات و هو مؤمن فلا كفران لسعيه و انا له لكا تيون﴾ انبیاء / ۹۴

هر که کار نیکی را انجام دهد و با ایمان باشد، کوشش او نادیده گرفته نمی‌شود و برای او ثبت و ضبط می‌گردد (یعنی ضایع و تباه نمی‌گردد).

﴿و من يعمل من الصالحات و هو مؤمن فلا يخاف ظملاً و لا هضمًا﴾ طه / ۱۱۲

هر که از کارهای نیک انجام دهد و دارای ایمان باشد، پس از هر گونه ستم درباره خویشتن و پایمال شدن حق خود نهراسد (یعنی حق او هدر نمی‌رود).

﴿و من يعمل من الصالحات من ذكر أو أنثى و هو مؤمن فأولئك يدخلون الجنة و لا يظلمون نقيراً﴾ نساء / ۱۲۴

هر که کار نیک کند، چه مرد باشد، چه زن و از زمره مؤمنان باشد، شایسته رفتن به بهشت گردیده، و به اندازه

باریکی مویی بر آنها ستم نمی‌شود.

﴿أما يتقبل الله من المتقين﴾

مائده / ۲۷

خداوند فقط از پرهیزکاران می‌پذیرد. ﴿ليسوا سواءً من اهل الكتاب أمة قائمة يتلون آيات الله أناء اللیل و هم يسجدون. يؤمنون بالله و الیوم الآخر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و یسارعون فی الخیرات و أولئک من الصالحین. و ما یفعلوا من خیر فلن یکفروه و الله علیم بالمتقین﴾

آل عمران / ۱۱۵-۱۱۳

پس از آن که اعمال نیک را بر شمرده و انجام دهندگان آن را از صالحان دانسته، گوید: هر کار نیکی که انجام دهند، پوشیده نخواهد ماند، و نادیده نخواهد گرفته شد. و در پایان اضافه می‌کند: خداوند از حالت متقین (پرواداران پرهیزکار) آگاه است.

و این می‌رساند که شایستگی اعمال، در صورتی است که از منبع تقوا نشأت گرفته باشد.

آیاتی از این گونه، نیز بسیار است.

در تفسیر و توجیه این آیات، به گونه‌ای که با آیات پیش برخورد نداشته باشد، باید گفت که این آیات جنبه منفی «قید» را نظر دارند؛ یعنی مواردی که جنبه بی‌ایمانی، جنبه‌های دیگر را در آنان منتفی ساخته است.

انسانهایی مورد نظر هستند که ندای فطرت در آنها خاموش شده، دید عقل آنان کور گشته و مسأله‌ای به نام انسانیت یا شرف و کرامت انسانی در میان آنان مطرح نیست و این بی ایمانی کاشف از فقدان همه چیز در آنهاست:

﴿فإنها لاتعمى الأبصار ولكن تعمى القلوب التي في الصدور﴾ حج / ۴۶

﴿ليقولنَّ الذين كفروا إن أنتم إلا مبطلون كذلك يطبع الله على قلوب الذين لا يعلمون﴾

روم / ۵۹

﴿كذلك يطبع الله على قلب كل متكبر﴾

غافر / ۲۵

جامعه بی ایمان، از دیدگاه قرآن، جامعه

کوردلان است؛ لذا جامعه‌ای که بینش و اندیشه بر آن حاکم باشد، از ایمان به خدا، با دل و جان، استقبال می‌کند.

﴿إن في ذلك لذكرى لمن كان له قلب أو

ألقى السمع وهو شهيد﴾ ق / ۳۷

﴿من خشى الرحمن بالغيب و جاء بقلب

منيب﴾ ق / ۳۳

﴿وان من شيعته لابراهيم اذ جاء ربه

بقلب سليم﴾ صافات / ۸۴

از این رو، سلامت قلب حاکی از بیداری فطرت و بینش عقل است، و آدمی را به سوی حق راه می‌برد.

به علاوه که اسلام، علم و دانش را مایه بینش فطری دانسته، حس حق‌گرایی

را در انسان برمی انگیزد و این دانشمندانند که حقیقت را یافته، به سوی حضرت حق رهسپار می‌باشند و در همین حرکت به سوی حق، شرف و کرامت انسانی و تمامی صفات عالیه را همراه دارند.

﴿شهد الله أنه لا اله الا هو والملائكة

و اوالوالعلم قائماً بالقسط﴾ آل عمران / ۱۸

﴿و يرى الذين اوتوا العلم الذي انزل

اليك من ربك هو الحق و يهدى الى صراط

العزیز الحميد﴾ سبأ / ۶

﴿بل هو آيات بينات في صدور الذين

اوتوا العلم و ما يجحد بآياتنا إلا الظالمون﴾

عنکبوت / ۴۹

﴿انما يخشى الله من عباده العلماء﴾

فاطر / ۲۹

و آیات فراوان دیگری که دانشمندان را در صف مقدم دین‌باوران قرار داده‌اند.

در نتیجه، انسانهای آزاده که

دستخوش هوی و هوس قرار نگرفته،

شرافت و کرامت انسانی خود را نگاه داشته،

با فطرتی بیدار و بینشی استوار، بویژه

دانشمندان دانش‌پزوه، قطعاً حقیقت ایمان

را دریافته‌اند و دین باوری آنان سرلوحه

حیات انسانی آنان می‌باشد و هرگونه

صفات خجسته انسانی در آنان فراهم

است. بنابراین آنان کاستی ندارند، که

اعمال صالحه ایشان مقبول حق قرار

نگیرد.

موافقت با سنت

مهمترین شرط پذیرش اعمال صالح آن است که با سنت الهی، موافق باشد و آن گونه که خدا خواسته، انجام گیرد و از بدعتها و آلودگیها پاکیزه باشد؛ از جمله آلودگیها، خودبینی و خودپسندی و تحقیر دیگران است. و زیانبارترین آفات در این زمینه، بدعت گذاری و رفتار بر خلاف سنتهای جاری الهی است، که در واقع برخلاف فطرت و بینش عقلانی حرکت کردن می باشد.

مثلاً، احسان بر دیگران و نادیده گرفتن بستگان مستمند، برخلاف سنت الهی است و عقل و فطرت سلیم، آن را ناپسند می دارد؛ لذا کاملاً تأکید شده است، تا در انجام اعمال صالح، سنتهای الهی و رهنمود عقل و فطرت رعایت شود.

ثقة الاسلام کلینی در اواخر کتاب «فضل العلم» از امام صادق از پدراناش از امام امیرالمؤمنین از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین روایت می کند:

«لا قول إلا بعمل. ولا قول ولا عمل إلا بنية. ولا قول ولا عمل ولا نية إلا بإصابة السنة.»^{۳۹}

گفتار بدون کردار راست نیاید، چنان که کردار بدون نیت شکل نگیرد. گفتار و کردار و نیت آن گاه درست آید که بر وفق سنت، یعنی شریعت الهی باشد.

شیخ مفید این روایت را در باب نیت صوم از کتاب *المقنعة* آورده است.^{۴۰}

شیخ طوسی نیز در تهذیب، این روایت را از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام آورده است:

«لا قول إلا بعمل، و لا عمل إلا بنية، و لا نية إلا بإصابة السنة.»

همچنین در کتاب *امالی* به واسطه امام رضا علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آورده است.^{۴۱}

ابوجعفر برقی در کتاب *محاسن* نیز طبق روایت کافی آورده است. ایشان همچنین روایت دیگری از امام سجاده علیه السلام دارد، که فرموده است:

«إن أفضل الاعمال ما عمل بالسنة وإن قل.»^{۴۲}

بهترین اعمال، آن است که طبق سنت انجام پذیرد؛ گر چه اندک باشد.

آفت «بدعت»

بدعت، دخالت در سنت الهی، و به گونه ای تصحیح کردن یا تبصره زدن به شریعت الهی است که این خود، از قصور نظر، یا غرض ورزی حکایت می کند. در صورت اول، ضعف نشان دادن در مقابل وسوس شیطان است، و در صورت دوم به طور کامل در چنگال شیطان قرار گرفتن: ﴿استحوذ عليهم الشيطان فأنساهم ذكر

مجادله / ۱۹

الله

شیطان بر آنان چیره گشت، و یاد خدا را از دل آنان برد.

بدین سان بدعت‌گذاری در دین الهی، صف‌آزایی در جبهه شیطان، علیه جبهه حق است؛ لذا خداوند در ذیل آیه یاد شده می‌فرماید: ﴿أولئك حزب الشيطان إلا إن حزب الشيطان هم الخاسرون﴾.

از این‌رو، حرکت در سایه بدعت، انحراف از سنت الهی و صراط مستقیم است.

شریعت الهی، کامل است و کاستی ندارد و هرگونه گمان تصحیح یا تبصره، فضولی و خروج از محدوده عبودیت است و در واقع، پیروی از هوای نفس و نادیده گرفتن دستورات شرع به‌شمار می‌رود.

خداوند می‌فرماید:

﴿و من أضل ممّن اتّبع هواه بغير هدی من الله﴾
قصص / ۲۶

﴿بل اتّبع الذين ظلموا أهواءهم بغير علم﴾
روم / ۲۹

﴿ولا تتّبع الهوى فیضلك عن سبیل الله إن الذين یضلون عن سبیل الله لهم عذاب شدید بما نسوا یوم الحساب﴾
ص / ۲۶

﴿واستقم كما أمرت ولا تتّبع أهواءهم وقل آمنتم بما أنزل الله من کتاب﴾

شوری / ۱۵

﴿ام لهم شركاء شرعوا لهم من الدین ما لم یأذن به الله﴾
شوری / ۲۱

﴿ثم جعلناك على شریعة من الأمر فاتّبعها ولا تتّبع أهواء الذين لا یعلمون. إنهم لن یغنونک من الله شیئاً﴾
جاثیه / ۱۸-۱۹

﴿أفمن کان على بینة من ربّه کمن زین له سوء عمله واتّبعوا أهواءهم﴾
محمد / ۱۴

﴿إن یتبعون إلا الظنّ وما تهوی الأنفس و لقد جاءهم من ربّهم الهدی﴾
نجم / ۲۳

تعریف بدعت

بدعت بر دو گونه است: بدعت در

آفرینش و بدعت در شریعت.

الف. بدعت در آفرینش، آن است که برخلاف فطرت و اندیشه صحیح عقل حرکت نماید و هر آنچه متعارف عقلاست نادیده بگیرد. چنین انسانی، از طبیعت سالم برخوردار نیست و پیوسته رغبت دارد، برخلاف متعارف و مقتضای طبیعت عمل نماید.

این، یک نوع شذوذ روانی است که در برخی افراد یافت می‌شود، به گونه‌ای که همواره میل دارند در رفتار و کردار، و حتی طرز پوشیدن لباس و نحوه زندگی، برخلاف متعارف عمل کنند و خود را انگشت‌نما سازند.

از این‌رو، کارهایی که از نظر چنین افرادی، ارزش شمرده شود، در واقع فاقد ارزش است؛ زیرا ارزش، آن است که فطرت سلیم و عقل رشید و عرف عقلا،

ارزش بدانند، و کسانی که طبع سلیم ندارند، نمی‌توانند ارزشها را تشخیص دهند.

ب. بدعت در شریعت، مقدس شمردن یا جنبه تقدس دادن به عملی است که هیچ‌گونه رابطه‌ای با شرع ندارد، یا کارهایی که با عنوان «عمل قربی» انجام می‌شوند، در حالی که دلیلی بر مشروعیت آنها بدین عنوان وجود ندارد؛ بویژه اعمالی که جنبه عبادتی پیدا کنند، در صورتی که عبادت مطلقاً امری توقیفی است و باید به دلیل معتبری مستند باشد؛ از جمله: ادعیه و اوراد و اذکار و خُتومات که سند شرعی نداشته باشد، بدعت است و حرام.

این‌گونه دخالت‌های ناورا و جنبه تقدس دادن بیجا، یا عمل قربی شمردن بدون دلیل، از جمله اعمال شیطانی است که هدف، دگرگون ساختن دین و مشوه کردن چهره شریعت است. و این همان چیزی است که شیطان، در پی آن می‌باشد:

﴿وَإِن يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا لَعَنَهُ اللَّهُ وَقَالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا وَلَأُضِلَّنَّهُمْ وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ وَلَا مَرْئِيَنَّهُمْ فَلْيُبْتَئِكُنْ آذَانَ الْإِنْعَامِ ۚ ۴۳ وَلَا مَرْئِيَنَّهُمْ فليُغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ﴾

نساء/ ۱۱۹

این‌گونه افراد پیرو شیطانند، که بر خود نهاده تا سهمی وافر از بندگان خدا را - که غفلت ورزیده‌اند - ویژه خود گردانند، آنها را گمراه سازد و به بدعت‌گذاری وادارد و در

جهت آفرینش تغییر مسیر دهند.

خلاصه سخن آن که، کسانی که در دین خدا بدعت می‌گذارند و برخلاف سُنن الهی رفتار می‌کنند، به یقین دستخوش هوی و هوس و بازیچه شیطان قرار گرفته‌اند. آنچه می‌پندارند و انجام می‌دهند، نه ارزش اخلاقی دارد و نه ارزش دینی، بلکه ضد ارزش است.

در تفسیر آیه ﴿وَاتُوا الْبَيْوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ (بقره / ۱۸۹) امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «یعنی آن یاتی الأمر من وجهه، أي الأمور كان.»^{۴۲}

خداوند می‌فرماید: خانه‌ها را از در وارد شوید، خدا را پروا دارید؛ باشد تا رستگار گردید.

امام در تفسیر آیه می‌فرماید:

مقصود همه امور است که باید بر طریقه متعارف انجام داد، و هرگونه انحراف از جاذبه مستقیم، بدعت و گمراهی است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که از برخی بدعت‌های جاهلیت - از جمله محروم ساختن دختران از میراث - ناراحت شده بود، فرمود:

«يا معشر المسلمين، إنَّ أَفْضَلَ الْهُدَى هُدَى مُحَمَّدٍ، وَ خَيْرُ الْحَدِيثِ كِتَابُ اللَّهِ وَ شَرُّ الْأُمُورِ مُخَدَّاتُهَا، أَلَا وَكُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ، وَكُلُّ ضَلَالَةٍ نَفَى النَّارِ...»^{۴۵}

بهترین رهنمودها، رهنمود پیامبر

است و بهترین گفتارها، کتاب خداست و بدترین کارها بدعتها و نوآوریها در دین خداست. هر بدعتی گمراهی است، و سرانجام گمراهی آتش دوزخ است.

مولا امیرمؤمنان علیه السلام درباره فرق میان

سنت و بدعت فرمودند:

«السنة ما سن رسول الله صلى الله عليه وآله و البدعة ما أحدث بعده»

سنت همان است که پیامبر اکرم تشریح فرموده و بدعت، نوآوری‌های پس از اوست.

خداوند درباره باورهای بی‌دلیل، که رنگ دینی به آن داده شده، می‌فرماید:

«إن عندكم من سلطان بهذا أتقولون على الله ما لاتعلمون قل إن الذين يفترون على الله الكذب لا يفلحون» یونس / ۶۹

دلیل و حجتی بر آنچه می‌پندارید ندارید، آیا چیزی را به خدا نسبت می‌دهید که نمی‌دانید؟! کسانی که به دروغ بر خدا افترا زنند (به دروغ نسبتی به او دهند) هرگز رستگار نمی‌شوند.

نیز در همین زمینه (درباره باورهای ناروای یهودیان) گوید:

«قل اتخذتم عندالله عهداً فلن يخلف الله عهدة أم تقولون على الله ما لاتعلمون»

بقره / ۸۰

آیا از خدا پیمانی گرفته‌اید تا تخلف نکنند، یا آن که بر خدا نسبتی را رومی دارید که خود نمی‌دانید؟!

بی‌نوشتها

۱. «وان ليس للانسان الا ما سمى» نجم / ۳۹.
۲. «وأتاكم من كل ما سألتموه» ابراهیم / ۳۴.
۳. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۳۳.
۴. رسوخ به معنای نفوذ در اعماق قلب است.
۵. خواهیم گفت ساختار درونی هر انسانی ساخته خود اوست که در تربیت و تهذیب نفس خویش بکوشد. آن‌گاه سرمنشأ پندار نیک، گفتار نیک و رفتار نیک گردد. لذا این ساختار درونی اکتسابی است که با دست خود انسان فراهم می‌گردد.
۶. فخرالحکم، به نقل از پیام قرآن، ج ۷، ص ۱۸۳.
۷. شبر، کتاب الاخلاق، ص ۱۰.
۸. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۹۵، ح ۱۱؛ بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۲۸۹، ح ۱۱.
۹. مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۴۲.
۱۰. بنگرید به: التمهید، ج ۶، ص ۲۶۳ به بعد.
۱۱. عوالی اللثالی، ج ۱، ص ۳۵، ح ۱۹؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۱۷۲؛ بحارالانوار، ج ۵، ص ۱۵۳.
۱۲. بنگرید به: جامع بخاری، ج ۷، ص ۵ و ج ۸، ص ۱۵۲؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۲۹۳ و ۳۰۳ و ۳۰۷ و ج ۲، ص ۱۷۶ و ۱۹۷.
۱۳. صحیح مسلم، ج ۸، ص ۴۶.
۱۴. توحید صدوق، ص ۳۶۶.

۱۵. بحار الانوار، از اعتقادات صدوق، ج ۶، ص ۲۴۹؛ ج ۳۷، ص ۱۴۶؛ ج ۶۸، ص ۲۶۵.
۱۶. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۳.
۱۷. همان، خطبه ۱۵۷.
۱۸. رسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۶-۴۹.
۱۹. اسراء / ۸۴.
۲۰. رسائل الشیعه، ج ۱، ص ۵۱، ح ۵.
۲۱. همان، ص ۵۰، ح ۳؛ محاسن برقی، ج ۲، ص ۴۰۵، ح ۳۲۱/۹۱۹.
۲۲. همان، ص ۴۹، ح ۱۰.
۲۳. همان، ص ۴۷، ح ۲.
۲۴. همان، ج ۱، ص ۶۱، ح ۱۰.
۲۵. همان، ص ۶۰، ح ۴.
۲۶. همان، ص ۵۹، ح ۲.
۲۷. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۹۴-۲۹۳، ح ۴.
۲۸. همان، ج ۲، ص ۲۹۴، ح ۵.
۲۹. همان، ح ۶.
۳۰. همان، ج ۲، ص ۲۹۵، ح ۱۰.
۳۱. همان، ج ۲، ص ۲۹۷، ح ۱۸.
۳۲. همان، ج ۴، ص ۹، ح ۳.
۳۳. مرآة العقول، ج ۱۰، ص ۹۶.
۳۴. تفسیر صافی، ج ۱، ص ۲۲۹-۲۲۸.
۳۵. تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم، ج ۱، ص ۹۳-۹۲.
۳۶. محقق اردبیلی، زبدة البیان، ص ۱۹۲.
۳۷. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۲۸۳.
۳۸. تلخیص از حدیث مفصلی است که صدوق در خصال (ج ۲، ص ۴۰۷-۴۰۸، باب الثمانیه، ح ۱۶) آورده است. و نیز در بحار الانوار، ج ۸، ص ۳۹، ح ۱۹ و ص ۱۲۱-۱۲۲، ح ۱۲ و ج ۶۹، ص ۱۵۸-۱۵۹، ح ۵.
۳۹. اصول کافی، ج ۱، ص ۷۰، ح ۹؛ وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۷، ح ۲.
۴۰. المقنعة، ص ۳۰۱.
۴۱. تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۸۶؛ امالی، ج ۱، ص ۳۴۷-۳۴۶ و ص ۳۹۶.
۴۲. محاسن برقی، ج ۲، ص ۳۴۸، ح ۷۳۱/۱۳۳ و ۷۳۲/۱۳۴.
۴۳. بستک: بریدن یا چاک دادن گوش چهارپایان، که طبق سنت جاهلیت، شعار حرمت و تقدس به شمار می‌رفت. به آیه ۱۰۳ سوره مائده رجوع شود.
۴۴. بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۶۲، ح ۸، به نقل از: محاسن برقی.
۴۵. بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۶۳، ح ۱۲، به نقل از: امالی مفید.